[illegible]



مقالهٔ نامحرم ... کرده کتاب ... [illegible]



[illegible] متعلق بالالفاظ والشعر



از تصنیفات ... جناب مفتی محمد سعد الله ... [illegible]



در ... محمد ... از اهتمام ... مطبوع ... جهان شد



حسن بیان عذوبت تبیان در تقریظ رساله هدایة النور فیما یتعلق بالاظهار و الشعور نتیجه قلم فصاحت رقم فاضل جلیل متوحد عالم نبیل متفرد مهبط فیوض علم نبیلی مولوی سید ابو علی حفظه الله تعالی

هزاران هزار محمدت و ثنا حضرت آفریدگار جل علاه که فحول علما را برای اشاعت و اظهار مسائل سنیه ضروریه بعبارات فصیحه متین عطا فرمود
و درود عالی از [illegible] واقعی بر کوی لا یبلی بر او و بر آل او [illegible] و بعد [illegible] رساله هدایة النور از تالیفات تازه مستند
اکابر علما و مرجع فحول اذکیا که فیضان علم و فضلش بر مدارج ثلاثه وری بعجو نور قمر با اطراف عجم رسیده و اکثری از برکت تلمذ و تصانیفش
فضلا بمرتبه رسانیده چون بر آن شد حال آنکه مسئله از علمی نیست که کرسش مباحث بین بینی مشهود و مفصلی از غنی نه که بتقریر دلایل [illegible]
سهولت بیمود و نزد مناسبت طبعش در هر فن که حد کمال ندیده فن یکفی [illegible] فطانت در حفظ شد که اشکال هر [illegible]
در دام صیاد عقیده در آن [illegible] فطنتش بجایی رسیده که معضلات مشکله را بجواب معید بسرعت اعمالش بجدی بالغ شد که قبل از انجام تقریر
اعضال مسئلش را [illegible] از قصای فهم سلیم و ذکاوت طبعش آنکه بعضی فنون مشکله را بجوهر [illegible] فن و عرض [illegible] بسهولی ساخته و فن اجمال
محل نموده که بر ماهران فن که عمار طویله در آن صرف کرده اند بسبقت جسته از آغاز [illegible] طالب علمی که اکثر باهجو سا بقصد استفادت بیعتش [illegible]
احدی از علما و طلبه بیدم که نزد باشش هنگام مناظره بدی حرف خاصیت [illegible] و [illegible] باشش اکر خصم [illegible] بموده [illegible] تحجر
جمود [illegible] باشش [illegible] بعد و از بحایست که اکثر [illegible] حضور [illegible] مدرس علما ناطقه شان از گفتن سبق بند شد و در بعضی از مجامع [illegible]
بهبا سکوتی [illegible] رسید و مولانا و بالفضل اولانا [illegible] من برکات سید المولوی المفتی محمد سعد الله سلمه الله [illegible] و ذاته لا زالت [illegible] رساله [illegible]
[illegible] فواید عجیبه که کتب کبیره بجم از [illegible] و صحف صحیحه قدیمه تقریرش [illegible] عبارات [illegible] صد و جهل کتب معتبره و
که وجود [illegible] غیرت [illegible] در بعضی بسبب [illegible] در مواضع متفرقه [illegible] طالبان [illegible] تحریر
[illegible] رحمت آلهی [illegible] از علمای [illegible] جمیع طلبه عوام [illegible] طلبا مرضات الله تعالی برای نفع عام
منظر شد [illegible] مسائل [illegible] و [illegible] کثرت استعمال [illegible] آورده [illegible] متفع شود و توفیق عمل
[illegible] چون [illegible] تفرقه [illegible] مستفید و [illegible]
[illegible]
[illegible] و الصلوة علی

رسوله و آله و صحبه اجمعین

تقریظ این رسالهٔ بی‌نظیر و توصیف این مقالهٔ دلپذیر از محمد هادی علی عفا الله الولی بحمد علی

پس مستعین موی شکافی مشاطهٔ قلم در زلف و خال عروس حمد صمدیست که شاهد کمند گیسوی سخن با دامو ز شانهٔ حکمت [illegible] الف سینهٔ ناخن ابلها

میز عرق تا بهلال ابروی معنی ترتیب و سمرکش صنعتش کاکلها بذوق طرهٔ خود شکسته از نازکی [illegible] شدید شانهٔ کاکل صبح از قدرت اوست

دختضاب ناخن و ز حنای شفق کارستیست و سو قلم نقاش بر عرش در چهرهٔ نگار رشی و شور شب دخته و بر سر عنبرین مویان گیسو و [illegible]

بر او در زلف چین ساخته پشت خم نمودن آسمان و اهل شعور شارقی برکوع طاعتش وا بر و تمکید کردن هلال ایمائی محاسن [illegible]

محراب عبادتش سرمایهٔ عبودیت پیشگان بهر خط فرمانش بودن و در آن الملال بندگان رسندگی سر موفرق نمودن نظم موبر داکر نمایان

مقال + سوان کرد شرح عز و جلال + عقده از کار صنع قبایر گشاید ناخن بهر + موشکافان که تندموی زنخ + میتوسینا حیرابریخ +

شاخ گیسوی شمع اینکه + کز گل آتشین شده سر + موی نرگس بباغ داد نشان + که عیانست چشم بر مژگان + و مشاطگی موبند جادر

عرض حسن و جمال سلمای نعمت سلسلیت که غالیه مویان چین ملاحت یکبار مویش را بتار نفس [illegible] زند و دراز گیسوان [illegible] صباحت بسلسلهٔ

زلف مشکبو پیش کی فتاده حلقه نشینان بزم حضورش را زلف سازی [illegible] مقصود شانه در آب نهادن و سواد زکان مهجورش را از رشتهٔ الفت مجانب [illegible]

فرستادن بارشاد الناس کاسنان المشط جمعیت بخشی پریشانی و بحکم من کان له شعر فلیکرمه زینت افزای جای بود داغ رکان در خیالش کرم کردن

دولت بیداری وکل کفش او در خواب چیدن مرا با افتخاری نجات امید از شفاعت جنبش آن گوشه بر روی امید قیصر ستمکاری کاران

هستان شانه [illegible] نجابت نظم اگر صد معنی زناخن آید + زناخن موشکافش سر بدید + دران جا او کسی خبر دم و بر بدام + بر دو بستهٔ گیسوی او

کام + هر مکس است سبیل او + بجوران خیال گشاید ای + با عروز حکمش هر که مژگان + شود ناخن بدندان پشیمان + تا سواد مهندسان

مشت موی گیاه و سر زمین شیب بهر زلف عروس سخنگاهست صلوة و تسلیم بعدد موی مخلوقات نثار شان باد و همه آل اطهار و اصحاب کبار [illegible]

خصوصا سرفرازان چار حد سروری صدق و عدل و حیا و شجاعت تری که از غایت اتحاد باهم گو موئی در میان [illegible] و از کمال [illegible]

اتفاق شان موئی نگنجد بعد ازین مسطر چند سطور و کلش زلف لیلای مضمون با بیر شکست و سحر [illegible] از فضائل یگانهٔ روزگار [illegible] علم [illegible]

[illegible] است که ناخن اندیشه بپایش گره عقده نگشاید و ناخن خامهٔ معنی ز ناخن عقده کردن [illegible] نماید تا ذات پاکش محیط علم و حکمت گردید

از خط بطلان [illegible] علام کشید از ناخن خیالش ریش سفید از فن [illegible] ناخن [illegible] حاجتیکه ناخن بند کند سفید [illegible] سود جوانی

باد بر روی منطیقان همه باد [illegible] که ناطقه [illegible] تقریرش [illegible] عصر سلیقت کسی [illegible] حضور [illegible] غنیمت شمارد که بود عیان زمانه

پیش او ریشی [illegible] کسیکه در جنت تحریرش خامه فرساید ماهتاب [illegible] اگر چه در عهد [illegible] تاج کاملی [illegible] آن

میسر و سند لیکن بظهور حسن [illegible] سودای کالای [illegible] از فیض صحبتش بهره برده [illegible]

بمقابله اسطرلاب فطرتان ناخن تیز میکنند و آنانکه در روز بازار افاضتش محروم و تهی دست شدند آخر [illegible] که ریش میکنند منتظم [illegible]

از روی بنابی نشانی [illegible] زبس خلق مشتاق [illegible] و فراخ + بهر مستفیض [illegible] فراخ + حاکم شریعت [illegible] فروغ ناصیه بیان [illegible]

ایقان بحر زخار تحقیق [illegible] حضرت استادی مفتی مولوی محمد سعد الله دام [illegible] رساله

مسمی بهدایة النور فیما یتعلق بالاظفار والشعور التصنیف نموده و مسائل موی و ناخن [illegible]

بالخلال [illegible]

معنی [illegible] روح القدس [illegible]

[illegible]

[illegible]

بالف [illegible] قطعه تاریخ حضرت استادی [illegible]

عالم و جا [illegible] خط عارض نقطه موهوم گردد [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان ناخن و موی [illegible] تصنیف [illegible]

طلعت [illegible]

بیان [illegible]

زلف آرائی لیلای معانی و گره گشائی طره معانی بتقریب سرور و حبور تقریض رساله هدایة النور از

خامهٔ صاحب سخن نکته آموز این فن [illegible] محمد نواز علی سجاد سلمه الله الی الکمال [illegible]

[illegible]

فهرست

رساله هدایة النور فیما یتعلق بالاظفار والشعور

تمام شد صلی الله علیه وآله وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

ابروی سخن بوسمهٔ حمد ذو المنن رنگین و مزین که نوع بشر را بمحاسن شعور آراسته و انسان عین انسان را
از عین نقطهٔ سواد تجلی نور پیراسته تسبودای شکر نعمتش بر سر مویم زبانی اما چون سنره بهوای پریشانی
قصور سرگردانی آری نظم اگر هر موی من گردد زبانی ز تو رانم بهر یک داستانی نیارم گوهر شکر تو
سفتن سر موی ز احسان تو گفتن و روی مقال بگلگونهٔ درود سید الانبیا و آل و اصحاب اصفیا
زیبا و مجلی که جنان کور سوادان شب ضلالت را سپیدهٔ صبح هدایت روشن ساخته و زبان وصفان
کمال رسالت و جمال ولایت را الکن اما بعد این رساله ایست مسمی بهدایة النور فی ما یتعلق بالاظفار
والشعور که بنده سراپا تقصیر و گناه محمد سعد الله جعل عقباه خیراً من اولاه رنگ وجودش را بالتماس بعضی از
دوستان در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از سن یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری بر صفحهٔ بیان بسبحهٔ در عقد
لآلی ترتیبش را بر اعناق عرایس پنج باب آویخته باب اول در موی چهره نهادن باب دوم
در موی سایر بدن سوای آن باب سوم در اظفار باب چهارم در متفرقات عامه باب
پنجم در خضاب و الله الملهم للحق و له الصواب فی کل ا

فا: مجعد پیچان سر موی اوراق محاسن یعنی ریش بزرگ سر شعر جمع شعر یعنی موی بزرگ سبلت ۱۲

الآن باب اول دران پنج فصل ست فصل اول در موی سر و دران یک مقدمه و چند مسئله ست

مقدمه در بیان حدود سر باید دانست که ابتدای سر از جانب ناصیه مبدء منبت شعار ست در اکثر مردم پس موضع غمم بفتحتین که عبارت ست از جبهه که بران موی روئیده باشد همچنانکه در بعض مردم بود داخل سر نیست بل داخلست در وجه کذا فی المنهاج للنووی و نزعتان و صلعه در حد سر داخل ست کذا فی خزانة الروایات یعنی در وجه داخل نیست تا شستن آن در وضو ضرور باشد اما نزعتان بفتح نون و زای معجمه و عین مهمله عبارت ست از هر دو جانب پیشانی که بران موی نباشد در بعضی مردم و این را اعرابان ممدوح میدانند و از عجائب لغت است که مردی را که موی هر دو جانب جبهه نداشته باشد انزع گویند و زنی را که موصوف بدین صفت باشد زعراء گویند نزعاء کذا فی التهذیب للامام النووی پس نزعتان ماخوذ ست از نزع گویا موی ازانجا نزع کرده اند و نیز در تهذیب مذکور ست النزعتان من الراس عندنا و عند جماهیر العلماء و اصحاب الشافعی و الاصحاب غسلهما مع الوجه للخروج من خلاف من قال هما من الوجه و صلع بفتحتین نبودن موی بر مقدم سر ست چنانکه بعض مردم را باشد و آن موضع را صلعه نیز باید گویند اصلع و صلعا مثل احمر و حمرا آن صفت ست ازان کذا فی القاموس و صدغان از جانب یمین و یسار تا استخوان صدغ ست آنها صدغان داخل سر ست کذا فی خزانة الروایات و صدغ بالضم موضعیست مابین چشم و گوش بالای استخوان بلند رخسار که قریب گوش باشد بدلیل قول عبد الله بن عمر برای سرتراش ابلغ العظمین فانهما منتهی اللحیة کذا فی الغرائب و آن هر دو استخوان را فنیکین گویند چنانکه صاحب نهایه در حدیث امرنی جبرئیل ان اتعاهد فنیکی آورده و حدش جانب قفا تا گردن ست اما گردن خارج ست ازان و لهذا مسح گردن داخل نیست آری اختلاف ست در موضع تحذیف و آن مقامیست در میان صدغ و نزعه که موهای خفیف بران روید ابن سریج گوید موضع تحذیف داخل وجه ست بسبب برآمدنش بر بیاض رو و لهذا نسا و اشراف معتاد بوده اند بدور کردن آنها و از همین جهت آنرا موضع تحذیف گویند که موهارا ازانجا حذف میکنند و تحذیف در اصل معنی دور کردن موی باشد در کتاب البر که مسطور ست قال ... یاسر قال الغزالی و هو القدر الذی اذا وضع الخط علی راس الاذن و الطرف ... جانب الجبهة و لیس من النزع فی شیء و ابو اسحق تابعانش برانند که از موی سر ست بسبب اتصال آن بموی سر و هو الموافق لنص الشافعی و الاول اظهر و الثانی اشهر کذا فی فتح العزیز

شرح الوجیز للرافعی و امام نووی در منهاج میگوید صحح الجمهور ان موضع التحذیف من الرأس [illegible]

محلّی در شرحش می آرد لاتصال شعره بشعر الرأس ونقل الرافعی فی شرحه الصغیر ترجیحه عن الاکثرین

(ای متصل بودن موی بموی سر — نقل کرده رافعی — در شرح صغیر خود ترجیح آنرا از بسیاری)

بالجمله موضع مسطور داخل حد سرست پس حکم این مواضع را نیز حکم موی سر باشد یعنی بحلق سر حلق کرده شود و

الا فلا مسئله مردانرا موی بر همه سر گذاشتن مسنونست و ستردن آن مباح و از سرور عالم صلی الله علیه

وسلم حلق موی سر در غیر حج و عمره ثابت نشده بعادت روش اصحاب کرام نیز همین بود الا امیر المؤمنین

علی کرم الله وجهه موی سر می سترد و در مواهب مذکورست لم یروا انه صلی الله علیه وسلم حلق رأسه

الشریف فی غیر نسك حج او عمرة فیما علمته فتبقیة الشعر فی الرأس سنة ومنکرها مع علمه

بحبا دینه ومن لم یستطع التبقیة یباح ازالته و همچنین ست در روضه و مجموع امام نووی ابن القیم

در زاد المعاد می آرد لم یحلق النبی صلی الله علیه وسلم رأسه الشریف الا اربع مرات حلق نکرده است

پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سر بزرگ خود را مگر چهار بار یعنی در عمرة القضا فتح مکه وعمره جعرانه و حجة الوداع

همین چهار بار سر مبارک [illegible] آورده سرور عالم در مکه معظمه بعد هجرت افتاده کذا فی جمع الوسائل شرح الشمائل علی قاری

[illegible] احلقوا کله او اترکوا کله می نگارد فی الحدیث استدلال

ان الحلق فی غیر الحج والعمرة جائز وان الرجل مخیر بین الحلق وترکه لکن الافضل ان لا

یحلق الا فی حج او عمرة [illegible] کما کان صلی الله علیه وسلم یفعله واصحابه وانفرد

علی کرم الله وجهه [illegible] بسوی آنکه حلق در غیر حج وعمره جایز ست

[illegible] حج و عمره حلق [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم

[illegible]

[illegible] علی [illegible] حلق [illegible]

[illegible] باتفاق [illegible] اکثر [illegible]

[illegible] در مدارج النبوة [illegible] بکار [illegible] موی سر [illegible]

[illegible] بالمدینه [illegible] کردن [illegible]

شده از خاص و عام خصوصاً از مشائخ و زهاد و عباد و ظاهر آن بجهت عدم استطاعت و عدم فرصت

آنست و لیکن سنت همانست که گفته شد و در منتهی الارادات از فقه حنابله می آرد موی بر سر گذاشتن مسنونست

مگر وقتیکه خدمتش دشوار افتد و از اینجاست که امام احمد بمتابعت امام شافعی فرموده لو نقوی علیه اتخذناه

ولکن له کلفة ومؤنة اگر قدرت میداشتیم بر موی نگاه میداشتیم آنرا لکن کلفتی و مشقتی در باب آنست

انتهی چون مسنونیت گذاشتن موی سر محقق شد وجه اختیار کردن امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه اباحت را

بر سنت با وجود حریص بودن حضرت ایشان و جمله صحابه بر اتباع سنت چه بوده انتهی وجهش مزید احتیاط در باب

غسل است چنانکه خود حضرت ایشان بعد روایت الحدیث من ترک موضع شعرة من جنابة لم یغسلها

فعل بها کذا وکذا من النار یعنی هر که ترک کند جای یک موی را از جنابت که نشوید آنرا کرده شود بسبب آن موی

متروک چنین و چنان در دوزخ میفرمودند فمن ثم عادیت رأسی یعنی از جهت وعید مذکور عداوت اختیار کردم

با موی سر خود که آنها را از بیخ و بن قطع میکنم ای وجه اختیار حلق مر احتیاط مذکور است از شنیدن وعید مسطور نه از

جهت قصد زینت و غیر آن پس گویا اعتذار از ترک متابعت ظاهری فرموده و نزد بعضی حلق و تمه که هر دو سنت است بدلیل

قوله علیه السلام من اتخذ شعرا فلیحسن او لیحلقه رواه الطبرانی فی الاوسط کذا فی مجمع الزوائد

للهیثمی یعنی هر که موی بر سر گذارد باید که خدمتش از شستن و شانه کردن بجا آرد و الا تراشیده شود و موید آنست انچه

از ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابو داود مروی شد من کان له شعر فلیکرمه هر کرا موی باشد باید

او را و طیبی در شرح مشکوة می نویسد مداومت بر سر تراشی سنت است زیرا که از قسم تقریری علیه السلام است

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه خود نیز برای مسنونیت آن کافیست زیرا که حضرت ایشان از خلفای راشدین اند

آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم ارشاد فرموده است علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین الخ

کیم بد طریقه مراد طریقه خلفای راشدین است پس لا محاله مسنون باشد اما ابن حجر و علی قاری در رد آن می زند که

ولایت باب فقط درین خصوص مخالف فعل رسول مقبول و سائر اصحاب واقع شد پس موجب سنت نباشد

باعث رخصت و اباحت است راقم الحروف گوید چون فعل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روبروی آنحضرت با وجود عدم

ممانعت آنسرور از قبیل تقریری علیه السلام متحقق شده بلا محاله سنت خواهد بود نهایت کار سنیت

یعنی موی همه سر گذاشتن نیز سنت باشد چرا از نجاست که در فتاوای عالمگیری از مضمرات نقل می‌آرد ان السنة
فی شعر الراس اما الفرق واما الحلق وذکر الطحاوی الحلق سنة ونسب ذلک الی العلماء الثلثة
کذا فی التاتارخانیة و روایتی از امام احمد هست که حلق تمام سر مکروه است زیرا که زی خوارج است کذا فی شرح البخاری
للعینی وابن حجر و در فتح الباری می‌نگارد ان الخوارج سیماهم التحلیق وکان السلف یوفرون شعورهم
ولا یحلقونها وکانت طریقة الخوارج حلق جمیع رؤسهم اما مذهب ایشان خلاف این و هیئت مسئله
ستردن بعض موی سر و باقی گذاشتن بعض آن ممنوع است آنرا در عربی قزع بفتحتین گویند تشبیها بقزع السحاب
که پاره‌های متفرق سحاب را گویند کذا فی القاموس امام نووی از خلیل احمد و صاحب محکم و مهذب آورده هو
اخذ بعض الشعر من الراس و بعد آن گفته ظاهر کلام ایشان آن است که مطلق البعض مکروه ولفظ مذکور شامل
جمیع است احدش قزع بفتح قاف است و آن دلیل ممنوع است که در صحیحین از عبد الله بن عمر مروی شده سمعت النبی
صلی الله علیه وسلم نهی عن القزع از نافع راوی این حدیث شاگرد عبد الله بن عمر معنی قزع پرسیدند فرمود
یحلق بعض راس الصبی ویترک البعض کذا فی الصحیحین یعنی تراشیده شود بعض سر کودک و گذاشته شود بعض
آن نیز در صحیح مسلم از عبد الله بن عمر مرویست ان النبی صلی الله علیه وسلم رای صبیا قد حلق بعض راسه وترک
بعضه فنهاهم عن ذلک فقال احلقوا کله او اترکوا کله یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دید کودکی را
که تراشیده شده بود بعض سرش را و گذاشته شده بعض را پس منع فرمود مردم را ازین حرکت و فرمود تمام سر را تراشید یا تمام
را بگذارید راقم السطور گوید قزع متعارف درین دیار هشت نوع بود نوع اول آنکه کاکلهای چند بر سر اطفال گذارند همچنانکه
رسم قوم هنود است ملا علی قاری در مناسک می‌آرد آنچه بعضی علما و جهال از مردم در میان سر خود ها کاکل می‌گذارند
از مکروهات شنیعه است چه قزع ممنوع است حتی که در حق اولیای صغار و در سنن ابوداود از حجاج بن حسان روایت است بر سرش
دو کاکل بود انس بن مالک دست بر سرش رسانید دعای برکت خوانده فرمود احلقوا هذین او قصوهما فان هذا
زی الیهود حلق کنید این هر دو را یا تراشید زیرا که این طریقه یهود است صاحب نصاب الاحتساب در نقل از ذخیره
می‌گوید ارسال الجعد فی الغلام حرام هو المروی عن اصحابنا لانهم انما یمسکون للاطماع الفاسدة
راقم الحروف گوید قطع نظر از اطماع فاسده نیز ممنوع است بدلیل نهی قزع وحدیث صحیح مسلم کما مر و تخصیص صبی در تفسیر

در تفسیر نافع بنا بر جریان عادت است و ترک عنفقه مطلق است چنانکه گذشت و از اینجاست که محدث دهلوی در شرح مشکوة
می آرد غالباً تخصیص صبی بجهت جریان عادت است الا اکثر و است صبی لو غیر او را لتبد در رد آثار فقهیه مطلقا آورده
و گفته اند قزع حلق راس است از مواضع متفرقه و نهی از وی نهی است تنزیهی بفعل اولیای صبی چنانکه حدیث در آن باب ...
نوع دوم آنکه موی گرد سر را گیرند و در میانش گذارند خواه موی تراشیده از گذاشته کمتر باشد چنانکه عادت اهل بنگاله
است و آنرا کرده بکسر کاف فارسی نامند یا بیشتر و آنرا در هندی چتیله نامند و آن گاهی در وسط سر باشد و گاهی قبل
سر یا موخر آن و اگر بسیار کمتر باشد آنرا در هندی چتیا نامند صاحب نصاب الاحتساب در تفسیر قزع همین معنی را متفق آورده
هو ان یحلق جوانب الشعر و یترک وسطها او على العکس نوع سوم آنکه موی هامه و کاسه سر را تمامه
میگیرند و گردش از جوانب ثلثه میگذارند و آنرا در اردو ... و بعربی قنزعه بضم قاف و سکون نون و فتح زای معجمه
ضم آن گویند امام نووی در تهذیب می آرد قال اهل اللغة هی الشعر حوالی الراس و انشدوا لحمید الارقط
بصف الصلع کان طستا بین قنزعاته و یجمع على قنازع و ارادوا بحوالى الراس جوانبه
و بعضی قنازع را بمعنی خصله های متفرقه که بر سر گذارند یا موهایی که دراز باشند نوشته اند کذا فی القاموس النهایه
چهارم آنکه موها بهر دو جانب یمین و یسار میگذارند و در میان از ناصیه تا قفا حلق کنند این در عرف اردو
بیا می جوال نامند نوع پنجم آنکه موها یک جانب سر از یمین و یسار گذارند چنانکه وضع بعضی از سپاهیان که باز
که خود را برخلاف وضع جمهور می آرایند و این جنس مو در عرف اردو بانکی گویند منسوب بانک که سلاحی است بانهند
شخصیکه موهای مسطور دارد و آنرا اک بته نامند نوع ششم آنکه موی قفا را فقط بر کنند و باقی موها را گذارند در فتاوی
عالمگیری می آرد و عن ابی حنیفة یکره ان یحلق قفاه الا عند الحجامة کذا فی الینابیع نوع هفتم آنکه موی اطراف
ناصیه را تراشند و باقی بگذارند چنانکه بعضی ارباب تکلف برای زیبایی مینمایند و داخل است درین نوع تحجیه الجانب
موی اطراف ناصیه را می چینند و محراب از خوشنما ساخته صنعی بکار دارند که موهای پریشان بالای پیشانی بر زیند و لیکن
دور کردن موی پیشانی غلام تجارت که پریشان باشند لا باس است برای زیادت قیمت صاحب ... در تجنیس و مزید
و قاضیخان در فتاوای خود میگویند لا باس للتاجر حلق شعر جبهة الغلام لانه یزید فی الثمن فان کان للعبد
للخدمة و لا یرید به التجارة لا یستحب ان یفعل ذلک نوع هشتم آنکه موی ... غلیز را قبل زیر قرن

رخساره آویزند یا بعد بریدن آن پیش یا منضم سازند چنانکه عادت بعضی افغانان است و امور غیر آن است قسم سوم کوپا در عرف

اردو زلف گویند و در شرح عینی بعلم مسطور است یکون زیادة الشعر فی العارضین بارسال الصدغ المجاوزة

عن عظم اللحی المنتهیة الی نصف الخد هکذا فی الاحیاء و ظاهر است که جمله اقسام مسطوره و غیر آن تحت نهی مذکور

مندرج است **اشتباه** نهی قزع دلالت بر کراهت حلق بعض و ترک بعض علی الاطلاق میکند لیکن از بعضی روایات

فقهیه حلق وسط سر و ابقای موی گرداگرد که نوعی از قزع است اگرچه متعارف هنود یا رنیست جائز معلوم میشود صاحب

در مفید المستفید می آرد قال محمد رح فی السیر الکبیر لا باس للرجل ان یحلق وسط راسه و یرسل شعره من غیر

ان یفتل و ان فتله فذلک مکروه لانه یصیر مشابها ببعض الکفرة فان من الکفرة من یفعل ذلک

و این روایت در مطالب المؤمنین و فتاوی عالمگیری و غیر آنها نیز از ذخیره منقول است **انتباه** نهی قزع محمول بر کراهت

تنزیهی است کذا فی المرقاة و غیرها و مراد از کلمه لا باس که بر صدر این روایت واقع شده نیز کراهت تنزیهیست چه بسا باشد

که ازین کلمه همین معنی مراد دارند در خزانة الروایات می آرد لفظ لا باس دلیل علی ان المستحب غیره و تصریح فقهای دیگر

بکراهت این صورت خاص نیز قرینه آنست در صلوة مسعودی می آرد تارک ستردن گرد بر گرد مانند یا گرد بر گرد

ستردن و تارک مانند کراهت بود و نیز موید آنست آنچه صاحب نصاب در تفسیر قزع بعد بیان کراهتش گفته هو ان یحلق

جوانب الشعر و یترک وسطها او علی العکس کما هو **اشتباه** بتاویل مذکور جواب روایت مسطور و مطابقت

قزع واقع شد لیکن هنوز خلجانی باقیست چه بعض فقها بدون لفظ لا باس و امثالش بعض اقسام قزع را جائز نوشته اند

از انجمله است صاحب قنیه که می نگارد یجوز حلق الراس و ترک الفودین ان ارسلهما و ان شدهما علی الراس

فلا یعنی جائز است ستردن همی سر و گذاشتن هر دو جانب سر اگر فروهشته کند آنهر دو را و اگر آن هر دو را بر سر بندد پس جائز

نیست **انتباه** قطع نظر از آنکه این روایت با وجود مخالف بودنش با اصل نهی مذکور جانب کسی از ائمه منسوب نیست

و در کتابی سوای قنیه با آنچه از و نقل کرده دیده نشد ماول میتواند شد باینکه نفس جواز کراهت تنزیهی منافات ندارد

فلیحمل علیه هذا و لعل الله یحدث بعد ذلک امرا باید دانست که عینی در شرح بخاری می آرد که حکمت در

نهی قزع تشویه خلقت است یعنی تا تغیر در خلق الهی لازم نیاید اما در حلق اگرچه تغیر لازم می آید لیکن چون منقول و منصوص

شد از آن مستثنی گردیده و نزد بعضی علتش مشابهت یهود یا اهل شطار است کذا فی الاحیاء مسئله قزع وقت

مثل مداوات مرض مرد وزن هر دو را ممنوع نیست امام نووی در شرح مسلم میگوید اجمع العلماء علی کراهة
القزع اذا کان فی مواضع متفرقة الا ان یکون للمداواة ونحوها یعنی اتفاق کرده اند علماء بر
کراهت قزع وقتیکه باشد در مواضع متفرقه بهرحال مگر هنگام علاج مرض ومثل آن راقم الحروف گوید تخصیص
مواضع متفرقه بنا بر جریان عادت آنمردم است ورنه معنی قزع وکراهتش عام است کما سبق و از اینجاست که
محدث دهلوی در شرح سفر السعادة می آرد حلق بعض سر مکروه است مگر بجهت علاج مسئلة ۴ زنان را موی
ستردن مطلقا نا روا است مگر بضرورت مرض در مشکوة المصابیح از امیر المؤمنین علی مروی است نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة رأسها رواه النسائی یعنی فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ستردن
زن موی سر را وصاحب هدایه در علتش میگذارد زیرا که حلق سر در حق زن مثله است چنانکه حلق ریش در حق مرد
از اینجاست که در تحلیق ریش و سر کسی ظلما در حالت بر نیامدن مو تا یکسال دیت لازم می آید و در فتاوای عالمگیری می آرد
ولو حلقت المرأة رأسها فان فعلت لوجع اصابها لا بأس به وان فعلت ذلک تشبها بالرجال
فهو مکروه کذا فی الکبری وهکذا فی الخلاصة والتجنیس یعنی اگر زن سر خود را حلق نمود پس اگر این فعل بسبب
دردی کرده که او را عارض شده باشد باک نیست واگر برای تشابه مرد ساخته مکروه است مسئلة ۵ زنان را تراشیدن موی
سر تا دوش بمشابهت مردان ناروا است قال علیه السلام لعن الله المحلقات من النساء اللاتی یتخذن شعورهن
جمة تشبها بالرجال کذا فی النهایة الجزریة یعنی لعنت کرده است زنانی را که موی خود را برای مشابهت مردان جمه
میسازند و در بزازیه می آرد اگر باذن شوهر باشد نیز روا نیست زیرا که در معصیت خالق طاعت مخلوق روا نیست ملا
علی قاری در مرقاة از شرح السنه می آرد اما النساء فانهن یرسلن اشعارهن لا یتخذن جمة اما زنان پس
آنها ارسال سازند موهای خود را تا دوش مقصور نسازند چون این هر دو روا است ارسال موی سر مخصوص زنان
ثابت کردید معلوم شد که مردان را ارسال آن ممنوع است تا مشابهت زنان لازم نیاید مسئلة ۶ محرم را قبل از وقت
معهود دور کردن موی سر و بدن یا ناخن بکدام حیله جائز نیست در سراج الوهاج بحال محرم می آرد لا یحلق رأسه
ولا شعر بدنه ویستوی فی ذلک الحلق بالموسی والنورة والقلع بالاسنان وغیره ولا یقص
من لحیته یعنی حاجی بحالت احرام حلق نکند سر خود را ونه موی بدنش را و برابر است درین منع ستردن با استره و دور کردن

این لفظ از [illegible] منقول [illegible] بالا [illegible] فالمعنی [illegible] الا وقت [illegible]

بنوره و بر کندن بدان و غیر آن و نه تراشد ریش خود را و در عالمگیری از سرخسی می آرد ولا یاخذ من ظفره شیئاً
کمبر دارد ناخن خود چیزی را مسئلهٔ مرد را در حج بوقت معهود ستردن موی سر افضل ست اگرچه تراشیدن آن نیز جایز ست
قال الله تعالی محلقین رؤسکم و مقصرین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اللهم ارحم المحلقین خداوندا
رحم کن بر حلق کنندگان سر اصحاب عرض کردند والمقصرین یا رسول الله جمله فرمود تا آنکه مرتبهٔ چهارم ارشاد کرد والمقصرین
یعنی رحم کن بر حلق کنندگان و بر برشندگان کذا فی الصحیحین و در فتاوای عالمگیری از شرح طحاوی می آرد یبدأ بالحلق والتقصیر
والحلق افضل و از کافی می آرد و حلق الکل افضل اقتداء بالنبی صلی الله علیه وسلم مسئلهٔ شخصی را که
وقت معهود موی بر سر نه رسته باشد گذرانیدن موسی بر سر واجب ست و هو الصحیح عندنا کذا فی العالمگیریة و نزد امام شافعی
مستحب ست قاله النووی فی المنهاج مسئلهٔ دور کردن موی سر از نوره جایز ست در فتاوی عالمگیری در بیان موی سر از
سراج الوهاج می آرد لو حلق بالنورة اجزأه یعنی اگر دور کند موی سر را بنوره کافیست مسئلهٔ مرد را جواز ستردن و تراشیدن
بحالت امکان بر دو قاعده اگر بعذر تلبید موها یا صمغ تراشیدن متعذر باشد حلق متعین گردد و اگر بسبب بثور و جروح حلق
متصور نباشد قصر متعین شود و اگر از وفور جروح هر دو ممکن نباشد گذرانیدن موسی نیز نتواند ساقط شود کذا فی العالمگیریة
مسئلهٔ طریق تراشیدن موی سر زنان را در حج آنست که قدر انمله از ربع موی سر تراشند کذا فی المنسک لعلی القاری
و در فتاوای عالمگیری از بدائع منقول ست واجب آنست که چیزی زاید بر قدر انامل گیرد زیرا که اطراف اشعار
عادة متساوی نمی باشد و نزد شافعی دور کردن سه موی کافیست بحلق یا بالقصر یا بنتف یا باحراق کذا فی
المنهاج مسئلهٔ زنان را در حج ستردن موی سر جایز نیست آری تراشیدن آن جایز ست در سنن ابوداود از عبدالله
بن عباس مرویست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق انما علی النساء التقصیر
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست بر زنان حلق کردن سر جز این نیست که بر زنان تراشیدن سر ست یعنی در
حج و در هدایه می آرد لا تحلق رأسها ولکن تقصر یعنی زن حلق سر خود نکند لیکن تراشد و جلال الدین محلی
در شرح منهاج شرح مهذب نقل میکند یکره للمرأة الحلق مکروه ست ای زن ستردن موی سر مسئلهٔ خنثی مشکل حکم
زن دارد در تراشیدن موی سر در حج در فتاوای عالمگیری از تبیین می آرد الخنثی المشکل کالمرأة و محلی در شرح منهاج
فقه شافعی از مجلی نقل میکند ان التقصیر للخنثی افضل کالمرأة مسئلهٔ ستردن موی سر صبیه تا نه سال جایز ست

در شرح

در شرح مختصر خلیل فقه مالکی می آرد كذلك بنت تسع او عشر تقصر و لا تحلق الا بعذر وان كانت صغيرة
جاز لها الحلق والتقصير یعنی همچنانکه زنان کلان سال را حلق موی سر جایز نیست بل ای شان را شدید سخت منع
نه ساله یا ده ساله را نیز تشدید است در حلق بکنند مگر بعذری واگر صغیره باشد در حلق موی سر و تراشیدن هر دو جایز است
مسئله۵ آغاز ستردن موی سر از جانب یمین محلوق سنت است نه یمین حالق و همین صحیح است قال النبی صلی الله علیه وسلم
للحلاق خذ واشار الی الجانب الایمن ثم الایسر و خود پیغمبر صلی الله علیه وسلم سر مبارک اکبر و اشارت فرمود
بسوی جانب راست پس تر جانب چپ و در فتح القدیر می آرد هو الصواب وان کان خلاف المذهب و صاحب بحر
گوید مذهب آنست که یمین حالق مراد است نه یمین محلوق لیکن صحیح از امام ابوحنیفه یمین محلوق است صرح به العینی فی
شرح البخاری و صاحب نهر می آرد روایت ملتقط هم موید یمین سر محلوق است و آن اینست که امام اعظم رح فرموده است
چون مرا اتفاق حلق سر در مکه معظمه افتاد یعنی در مناسک حج حلاق مرا در سه چیز تخطئه کرد یکی آنکه چون نشستم مستقبل قبله گفت رو بقبله
کن دوم آنکه چون جانب بسیار سر را برای ستردن موی جانبش کردم گفت آغاز از جانب یمین کن سوم آنکه چون هم خاستم قصد
رفتن کردم گفت موی خود را دفن کن و صاحب نصاب الاحتساب بعد نقل این حکایت میگوید درین روایت سه آداب
حلق مسطور و فواید بسیارست یکی آنکه نصیحت خواه مخواه باید شنید اگرچه ناصح دون باشد چه ابوحنیفه رح اطاعت مر حلاق
فرمود دوم آنکه مرد عاقل را از بیان عیب خود بعد توبه استنکاف و استحیا نشاید تا دیگران دانسته چنین نسازند سوم آنکه
گاهی مر فعل را به نفس فعل تعبیر کنند مثل بنی الامیر القصر بجای امر الامیر ببناء القصر خصوص فعلیکه بنا بر
عادت آدم خود کردن نمیتواند زیرا که امام ابوحنیفه فرمود حلقت راسی ستردم موی سر خود را بجای امرت
الحلاق ان یحلق حکم کردم حلاق را که موی سر را حلق نماید و همچنین تا من در گرفتن بروت و ناخنها و حلق موی
بغل و غیر آن مستحب است کذا فی جامع الرموز مسئله۱۶ موی سترده از بدن انسان پاک است و لهذا نماز با آنها روا است
خلافا للشافعی رح در ملتقط ناصری می آرد که امام شافعی با موهای بسیار که بر جامه ایشان از حلق سر افتاده بود
نماز گذارد و بمذهب ایشان نماز با آنها نا روا باشد چون علتش پرسیدند فرمود ابتلینا فربما انحططنا الی مذهب
اهل العراق و ازین روایت مفهوم شد که صاحب مذهبی را عند الضرورة عمل بر مذهب دیگری جایز است و نیز
معلوم شد که موهای سترده بمذهب امام ابوحنیفه رح ناپاک و مانع جواز نماز نیست همچنانکه بمذهب امام شافعی است و تغییر

امام ممدوح مذهب اهل عراق را بانحطاط از جهت مساهله آسانی در این مسئله است منزه از انحطاط رتبه که شان امام

ممدوح از امثال این تعریض منزه است هذا هو المشهور لیکن عینی در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقسیم موی آنحضرت بجماعت

بعد حلق می آرد ان فیه طهارة شعر الآدمی وهو قول جمهور العلماء وهو الصحیح من مذهب الشافعی

خالف فی ذلک ابو جعفر الترمذی منهم خص الطهارة بشعره علیه السلام وذهب الی

نجاسة غیره مسئله اگر کسی موی سر جوانی ببرد و بعد آن موی سپید روئید نزد امام ہمام بر حالق چیزی

لازم نیاید و نزد صاحبیه حکومت عدل لازم گردد وکذا فی التاتارخانیه ناقلا عن الخانیه و معنی حکومت عدل

آنست که محلوق را عبد فرض کرده با موی مذکور وغیر آن قیمت کنند پس هر چه قدر تفاوت بینهما باشد آن حکومت

عدل است ۱۸ مسئله اگر کسی جعد سر کودکی ببرد و حلق نماید و پس بعد بجای آن موی سپید روید بر حالق قدر نقصان

لازم آید یعنی محلوق را عبد فرض کرده قیمتش با اصول اشعار نابته وغیر نابته قرار دهند و قدر تفاوت مبینها

از حالق دهانند نه آنکه قیمتش با جعد و بدون آن مشخص کنند بهمانکه در حکومت عدل می باشد زیرا که گذاشتن جعد اطفال

حسب بنا بر جریان عادت باطماع فاسده حرام بود و شی حرام شرعا متقوم اعتبار نمیکنند کذا فی التاتارخانیه

۱۹ مسئله عقص که عبارت است از بستن موی مجتمع کرده بر سر و آنرا در هندی جوڑه بوا و معروف گویند در حالت

نماز مکروه است امام نووی در تهذیب خود از ابو عبید می آرد العقص ضرب من الضفر وهو ان یلوی

الشعر علی الرأس و از لیث نقل میکند العقص ان تاخذ المرأة کل خصلة من شعر فتلویها ثم تعقدها

حتی یبقی فیها التواء ثم ترسلها و جزری در نهایه میگوید العقیصة الشعر المعقوص وهو نحو من المضفور

واصل العقص اللی وادخال اطراف الشعر فی اصوله و در مغرب مسطور است العقص من باب

ضرب جمع الشعر علی الرأس وقیل لیه وادخال اطرافه فی اصوله و دلیل کراهتش حدیث ابو رافع

است انه مر بالحسن بن علی وهو یصلی وقد عقص ضفرته فی قفاه فحلها فالتفت الیه الحسن

مغضبا فقال اقبل علی صلوتک ولا تغضب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول

ذلک کفل الشیطان رواه الترمذی و ترمذی بعد نقل این حدیث میگوید حدیث ابی رافع حسن والعمل

بر آنست نزد اهل علم و مکروه است که هو ان یصلی الرجل وهو معقوص شعره انتهی ونیز در خبر است

آنحضرت

از آنحضرت اِنَّمَا مَثَلُ هٰذَا مَثَلُ الَّذِي يُصَلِّي وَهُوَ مَكْتُوفٌ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ ...
یعنی مثال مصلی عاقص مانند کسی ست که نماز گزارد در حالیکه دستش بر کتف بسته باشد چرا که ...
موی منتشر باشند در سجده بر زمین خواهند افتاد و صاحبش ثواب سجدهٔ آنها خواهد یافت و اگر معقوص باشند که
سجده نکردند و مشابهت دست بر کتف بسته پیدا کرد و امیر المومنین علی کرم الله وجهه از آنحضرت ...
شَعْرَكَ فِي الصَّلٰوةِ فَإِنَّهُ كِفْلُ الشَّيْطَانِ رَوَاهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ جمع مکن بر سر موی خود را در ...
ست کذا فی البرهان و عقص چند صورت دارد یکی آنکه مویها جمع کرده بر هامه و وسط سر ...
دوم آنکه ذوائب را گرد وسط سر پیچیده چنانکه زنان در بعضی اوقات سازند سوم آنکه مویها را جمع کرده بر قفا ...
یا وسط سر رشته یا خرقه بربندد چهارم آنکه مویها را جانب قفا جمع کرده سرهای آنها در اصولش داخل کنند کذا فی نصاب الاحتساب
در فتاوای عالمگیری منجمله مکروهات نماز می آرد وَيُكْرَهُ عَقْصُ شَعْرِهِ وَهُوَ جَمْعُ الشَّعْرِ عَلَى الرَّأْسِ وَشَدُّهُ
بِشَيْءٍ حَتّٰى لَا يَنْحَلَّ كَذَا فِي التَّبْيِينِ وَاخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ عَلَى أَقْوَالٍ فَقِيلَ أَنْ يَجْمَعَهُ وَسَطَ رَأْسِهِ ثُمَّ
يَشُدَّهُ وَقِيلَ أَنْ يَلُفَّ ذَوَائِبَهُ حَوْلَ رَأْسِهِ كَمَا يَفْعَلُهُ النِّسَاءُ وَقِيلَ أَنْ يَجْمَعَهُ مِنْ قِبَلِ الْقَفَا ثُمَّ
يُمْسِكَهُ بِخَيْطٍ أَوْ خِرْقَةٍ وَكُلُّ ذٰلِكَ مَكْرُوهٌ كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ نَاقِلًا عَنْ غَايَةِ الْبَيَانِ راقم تحریر گوید
ازین احادیث و روایات مستنبط میشود که عقص فی نفسه مکروه نیست مگر بحالت نماز و لهذا فقها ...
نماز می آرند و موید این ست آنچه ملا علی قاری در شرح حدیث كَانَ شَعْرُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلٰى
نِصْفِ أُذُنَيْهِ می آرد الْمُرَادُ مِنْ هٰذَا الشَّعْرِ هُوَ الَّذِي جُمِعَ وَعُقِصَ یعنی مراد ازان مویها جمع
کرده شده و بسته شده بود پس معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی موی خود را معقوص هم نموده اند
فلا محالة فی نفسه مکروه نباشد مگر در حالت نماز که دران نهی وارد شده مسئله زنانرا وقت غسل آب رسانیدن
در اصول مویهای بافته خود کافیست بخلاف مردان در صحیح مسلم از ام سلمه مرویست قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي
امْرَأَةٌ أَشُدُّ ضَفْرَ رَأْسِي أَفَأَنْقُضُهُ لِغُسْلِ الْجَنَابَةِ فَقَالَ لَا إِنَّمَا يَكْفِيكِ أَنْ تَحْثِي عَلَى رَأْسِكِ ثَلٰثَ
حَثَيَاتٍ یعنی گفتم یا رسول الله من زنی ام که سخت میبافم موی سر خود را آیا بشکنم آنرا برای غسل جنابت پس فرمود
مشکن جز این نیست که بس ست ترا که بریزی آب بهر دو کف دست بر سر خود سه بار ملا علی قاری می آرد

مراد از این حصه درسه بافتنیست بل رسانیدن آب در موی ست و در هدایه می آرد ولیس علی المرأة ان تنقض
ضفائرها فی الغسل اذا بلغ الماء اصول الشعر ولیس علیها بل ذوائبها هو الصحیح پس معلوم شد
که زنان را نماز با موی بافته مکروه نیست اما در موی غیر بافته آب رسانیدن واجبست کذا فی العالمگیریه لیکن
مراد از رسانیدن آب در همه مویها اگرچه بافته باشند وقت غسل واجبست کذا فی محیط السرخسی مسئله [21]
فرق در موی سر کردن سنت ست و سدل منسوخ قاله العسقلانی و نزد بعضی فرق افضل ست و سدل جائز کذا فی
المرقاة و فرق عبارتست از دو حصه کردن موی سر جانب یمین و یسار و ارسال آنها از پس گوش جانب
سینه و سدل ارسال آنها گرد سر بدون تنصیف در فتاوی غرائب می آرد الفرق ان یقسم بصفتین
ویرسل نصفا من جانب یمینه الی الصدر و نصفا من جانب یساره علی الصدر والسدل
ارسال الشعر حول الراس من غیر ان یقسم بصفتین وکان النبی علیه السلام عند دخوله
المدینة یسدل وکذا المسلمون ثم اتاه جبرئیل فاخبره بالفرق ففرق النبی علیه السلام
والمسلمون و از کلام صاحب فارسی شرح صراط المستقیم معلوم میشود که در سدل ساختن مجموع پس قفا مستحبست تمام
میگویند اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه
از یک جانب و در صحیحین از ابن عباس مروی شده کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب موافقة اهل الکتاب
فیما لم یؤمر فیه وکان اهل الکتاب یسدلون اشعارهم وکان المشرکون یفرقون رؤسهم فسدل النبی صلی الله علیه وسلم
ناصیته ثم فرق بعده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در چیزی که حکم نمیشد
در بوی نزد اهل کتاب که سدل میکردند و مشرکین فرق میساختند پس سدل فرمود آنحضرت موی پیشانی را اولا و بعد از آن
فرق اختیار کردند و محدث دهلوی در شرح مشکوة میگوید بعضی گویند اتخاذ فرق باجتهاد بود از آنحضرت در
مخالفت اهل کتاب چه موافقت در اول اسلام بقصد تالیف قلوب بود و چون بی نیاز گردانید او را حق سبحانه
از ایشان از قصد تالیف و غالب گردانید و امر فرمود به تعیین مخالفت کرد ایشان را در بعضی امور ظاهر عبارت
حسب موافقتهم درین ست که وی صلی الله علیه وسلم مخیر بود در آن و اگر شریعت بودی لازم و محتم گشتی و در
بعض احادیث آمده است که گر متفرق میشد مویها فرق مینهاد و الا میگذاشت بر حال خود یعنی تکلف نمودی

و ارسال

درسدل وفرق در شرح صراط المستقیم مینگارد و مختار آنست که موی را مطلق فرو گذاشتن سدل مفید بود و نیز
وسدل و فرق هر دو جائز ست و فرق افضل ست کذا قیل **مسئله ۲۲** دراز کردن موی سر تا دوش نیز
ازان جائز بل مسنون ست چه در باب موی آنحضرت روایات مختلفه آمده در یک روایت از انس آمده کان شعر رسول
الله صلی الله علیه وسلم الی نصف اذنیه بود موی سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا نصف هر دو گوش
وی در جمع الوسائل می آرد از نصف مطلق بعض مراد ست تا شامل باشد کم و بیش را از محاذات گوش و در
روایت دیگر آمده کان یبلغ شعره شحمة اذنیه بود که میرسید موی آنحضرت تا نرمه هر دو گوش وی از
روایت دیگرست کان له شعر فوق الجمة دون الوفرة بود آنحضرت را موی بالای دوش متجاوز از
شحمه گوش یعنی هنوز بقدر جمه که تا دوش باشد نرسیده بود مگر از شحمه گوش فروتر آمده بود
و تا گوش می افتاد و این مراد گویند از جمت الام قرب منکبین لذا فی المشارق و این روایت را ترمذی
در شمائل آورده و موافق روایت اخیره ست انچه بخاری از انس آورده بین اذنیه و عاتقه [illegible]
می آرد جمه موی سر که بر دوش و وفره موی سر که تا بنا گوش رسد و گاهی جمه را بر مطلق موی [illegible]
حدیث کانت جمته تضرب قریبا من منکبیه بود موی آنحضرت که قریب [illegible]
روایت براء بن عازب آمده له شعر یضرب منکبیه یعنی آنحضرت را موی سر بود [illegible]
روایت ام هانی آمده له اربع غدائر ورا چهار گیسو بود دو در جانب [illegible]
را نیز ترمذی در شمائل نبوی روایت کرده و این [illegible] ظاهر [illegible]
شراح احادیث در وجه تطبیق آنها موشگافیها بکار برده اند قاضی عیاض میفرماید [illegible]
تا نصف گوش می افتاد و موی که بعد ازان بود تا نرمه گوش بهمین ترتیب [illegible]
و در جمع الوسائل گوید این وجه تطبیق خالی از بعد نیست چه ظاهر [illegible] انست که بیان [illegible]
آنحضرت بوده است بیان قطع و اتمام نوری تبعیت [illegible] اختلاف این حالات باعتبار
[illegible] تراشی غفلت و دیر واقع میشد تا گوش میرسید و در [illegible] نصف گوش [illegible]
[illegible] القیاس قاله علی القاری [illegible] و هکذا فی المواهب [illegible]

زیرا که تراشیدن موی سر از آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم سوای یکمرتبه ثابت نشده کما وقع فی الصحیحین آری مناسب در تطبیق و تحقیق
آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج و عمره حلق میفرمود در زمان قریب از حلق تا نصف گوش و بعد ازان
بتدریج تا دوش میرسید چنانکه کسی از راویان مشاهده خود را حکایت کرده هر بار یاد گرفت قاله علی القاری فی المرقاة و محدث دهلوی
در مدارج آورده که گاهیکه تراشیدن نبود موی مبارک تا نرمه گوش می‌بود و در غیر این حال کوتاه اما حکم روایت زیادت از منکبین مردان را
دیده نشد الا در مرقاة گوید لا شک ان طول الشعر لیس له حد معلوم و لا جاء امر بقطع ما زاد علی مقدار معلوم
منه و نیز در شرح منتهی الارادات فقه حنابله آورده لا باس بزیادة علی منکبیه باکی نیست برآمدن موی سر از سر دو
دوش و در سنن ابو داود از انس مرویست که میگفت بود مر گیسوان پس گفت ما در مقطع میکنیم آنرا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکشید
و میگرفت آنرا یعنی بطریق لعب و انبساط که با خردان کنند پس ما در آن سمت بجهت ترک مس دست مبارک نگاه میداشتیم و دراز
میکردیم راقم الحروف گوید اما ارسال علی الاطلاق جائز نیست بسبب مخصوص بودن آن بزنان و لازم آمدن تشبه مردان
با ایشان کما سبق تشبهاً در سنن ابو داود از سرور عالم مرویست نعم الرجل خریم الاسدی لو لا طول جمته
و اسبال ازاره چه خوش مردیست خریم اسدی اگر نبودی درازی موی سر او و فرو هشتن ازار او و زائد از حد و چون این
حدیث بسمع سید رسید موی خود را بر تراشیده تا گوش ها و ازار خود را تا نصف ساق گذاشت کذا فی المشکوة و این حدیث
صراحةً دلالت بر کراهت درازی موی ها از حد مذکور دارد انتباه این کراهت مخصوص بآن سید مسطور و امثال آن
بوده است بجهت آنکه او بدرازی موی ها تبختر مینمود پس علتش تبختر است کذا فی المرقاة و موید آنست آنچه در مدارج مذکور
است هر کرا دیدی که بسیار تکلف میکند در دراز کردن موی و آراستن آن آنرا نیز مکروه داشتی راقم الحروف گوید لهذا اسدی
خود سر بمعنی وقوف یافته موی خود را تا دوش گذاشت اگر باعث کراهت مطلق درازی فرض کرده شود پس بنا بر
فهمش که بسبب صاحب معامله بودنش از فهم دیگران معتبر است باید که زیادت از گوش جائز نباشد حال آنکه بالاتفاق
جائز است بلندی که موی شریف زائد بر وفره‌ای متجاوز از نرمه گوش بود و لهذا علی قاری در مرقاة میگوید که درازی جمه
مذموم نیست مسئله وصل کردن موی آدمی بموی سر چنانکه عادت نسوان است مرد و زن هر دو را ممنوع است بدلیل قول علیه السلام
لعن الله الواصلة و المستوصلة لعنت کند خدا زن واصله و زن مستوصله را و واصله زنیکه وصل موی زن
دیگر نماید و مستوصله زنیکه از زن دیگر وصل موی کناند و این حکم زن و مرد هر دو را شامل است قاله القاری فی التخمیص

زن در حدیث بنابر جریان عادت زنان عرب ست که بیشتر وصل اشعار میکنند صاحب هدایه و تجنیس میگوید آری در
وصل موی شتر در گیسوهای زنان رخصت آمده در کتاب الآثار امام محمد مذکورست عن ابن عباس لا باس بالوصل فی
الراس اذا کان صوفا قال محمد وبه ناخذ وهو قول ابی حنیفة و در موطا آورده هو قول ابی حنیفة
والعامة من فقهائنا و در مطالب المومنین می آرد زیادت موی آدمی بسبب کرامتش بجمیع اجزا جائز نیست
موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر نباشد نیز وصل کردن حرام ست و اگر باشد باذن شوهر جائز ست فی قول الاصح
مسئلہ[۲۴] زنانرا انمار با شعار موصوله غیر خود شان جائز نیست بر قول مختار کذا فی العالمگیریہ مسئلہ[۲۵] زنانرا بستن موی
بر شتهای سرخ از ابریشم وغیر آن جائز ست محدث دهلوی می آرد اما بستن موی بر شتهای سرخ از ابریشم وغیر آن که
مشابهت بموی ندارد جائز ست بی کراهت کذا فی مجمع البحار مسئلہ[۲۶] زنانرا وصل کردن موباف در موی سر جائز ست در
توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر باشعر می آرد اما اذا وصلت بغیره من خرقة وغیرها فلا یدخل فی النهی
انتهی وهنگامیکه وصل نماید موی را بغیر موی از قسم پاره جامه وغیر آن پس آن در نهی داخل نیست مسئلہ[۲۷] اگر غلامی موی
پیشانی نداشته باشد بعض را میرسد که بر پیشانیش موی معلق سازد که موجب زیادت ثمن او میگردد و اگر غلام
برای خدمت بود زیادت مذکور دران جائز نباشد کذا فی المطالب و العالمگیریة ناقلا عن المحیط مسئلہ[۲۸] گذاشتن
موی سر بیرون تمامی پیشانه کردن که از پیشانی وغبار دران چرک وشپش افتد وتلبد گردد چنانکه طریقه بعض
فقراست بدعت وخلاف سنت و مشابهت ست دران بجوگیان هنود کذا فی المطالب ناقلا عن نصاب الاحتساب
مسئلہ[۲۹] گذاشتن ذوائب بطریق شرفا و علویان که شعار شان شده ست غیر ایشانرا مکروه ست از قسم تلبیس کذا
فی الاحیا و ازینجا مستنبط میشود که گذاشتن ذوائب دراز برای علامت مکروه نیست آری برای تشابه کرده بود
همچنانکه برای زینت و تبختر دلالت میکند بر منعی حدیث حریم ایسدی چنانکه گذشت مسئلہ[۳۰] بافتن گیسوان دراز در غیر
احرام مکروه ست صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث لا تشبهوا بالتلبید می آرد ای لا تضفروا شعورکم
کالمتلبدین فانه مکروه فی غیر الاحرام

فصل دوم

در احکام لحیه یعنی ریش باید دانست که لحیه بالکسر عبارت ست
از موی فرقن هر دو رخسار کذا فی القاموس و آنرا بتحت لحیه گویند که بلحی میرویدآن بالفتح بمعنی استخوانیست که بران دانها
باشد از سنت دماه بلحی جمالہ یعنی زنداوالفک اسفل شتر کذا فی المغرب و گویند لحی عبارتست از استخوان بلندان بیا صدغ

ورخسار و چون لحیه بر لحی منتهی میگردد لهذا باین نام موسوم کرده شد در غرائب می آرد کان ابن عمر یقول للحالق ابلغ العظمین

فانهما منتهی اللحیة یعنی حدها ولذلك سمیت اللحیة لان حدها اللحی مسئلة گذاشتن ریش بقدر قبضه

واجب است و آنکه آنرا سنت گویند بمعنی طریق مسلوک در دین است که بر وجوب آن نیز صادق می آید یا بجهت آنکه ثبوتش بسنت است

کذا فی اشعة اللمعات اما وجوبش بقوله علیه السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحی رواه البخاری ومسلم یعنی باریک سازید

و خوب تراشید سبلتها را و بگذارید ریشها را و مراد از اعفا گذاشتن ریش است بحال خود بدون حلق و تقصیر یا مراد از آن

انبوه کردن و تکثیر آنست و هو المعول علیه عندنا کذا فی غایة البیان اما تعیین قدر قبضه پس ثابت است بروایت عمرو بن شعیب انه

صلی الله علیه وسلم کان یاخذ من لحیته طولا وعرضا رواه الترمذی یعنی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که

میگرفت از لحیه مبارک خود از پهنائی و درازی یعنی از هر جانب لحیه صلاح میداد و صاحب مفاتیح و غرائب در آخر حدیث

لفظ اذا زاد علی قدر القبضة نیز نقل کرده اند شبهه قاضی عیاض در شفای خود مجمله حلیه شریف آورده

اللحیة تملأ صدره یعنی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم انبوه ریش که پر میکرد سینه او را و این روایت منافی روایات سابقه است

پس وجه تطبیق چیست انتباه این اختلاف حالات محمول بر اختلاف ازمنه است چنانکه لفظ اذا زاد علی قدر القبضة

نیز مشعر بر آنست یا مراد پری سینه جانب عرض است کما یشعر الیه کلام بعض الشارحین بقوله حیث قال الکث عبارة

عن کثرة الشعر ولهذا عقبه بقوله تملأ صدره الخ و در وظائف النبی مسطور است که لحیه آنحضرت چهار

انگشت بود یعنی همین مقدار بود و از روی خلقت کم دراز و کم نمیشد محدث دهلوی در مدارج میگوید سند برین سخن یافته نمیشود

و نیز منافی است حدیث ترمذی را و آنچه از شفا مذکور شد و در کتاب الصوم هدایه مسطور است لا یفعل لتطویل اللحیة

اذا کانت بقدر المسنون وهو القبضة استعمال روغن برای درازی لحیه نکنند هرگاه بقدر مسنون باشد آن یک

مشت است و در نهایه حاشیه هدایه می آرد اللحیة عندنا طولها بقدر القبضة وما وراء ذلك یجب قطعه

هكذا روی عن النبی علیه السلام انه کان یاخذ من اللحیة طولها وعرضها اورده ابو عیسی

فی جامعه وقال من سعادة الرجل خفة لحیته وکان عبد الله بن عمر یقبض علی لحیته ویقطع ما

وراء القبضة ذکره فی الآثار عن عبد الله بن عمر قال وبه اخذ ابو حنیفة وابو یوسف ومحمد کذا

ذکره ابو الیسر فی جامعه الصغیر شبهه روایات مسطوره دلالت بر وجوب قطع لحیه یعنی قبضه زیاده دارد حدیث

اعفوا اللحی که از صحیحین در ما قبل منقول شد معارض نیست چه منطوق عفای لحیه عام ست از قدر قبضه یا ورای آن و مقتضایش
ارسال مطلق ست که اصلا دلالت بر تقیید قدر قبضه ندارد اعتبار و فقهای کاملین در جواب این شبهه دو طریق اختیار
کرده اند اول آنکه صاحب فتح القدیر بآن رفته و آن نیست که از راوی این حدیث عبد الله بن عمر قطع لحیه
ما ورای قبضه ثابت ست لما فی البخاری کان ابن عمر اذا حج او اعتمر قبض علی لحیته فما فضل اخذه
و هکذا رواه ابو داود و النسائی و محمد بن الحسن فی آثاره و قال و به نأخذ پس قطع نظر از آنکه جائیکه عمل
راوی بر خلاف مروی خود میباشد چنانکه درینجا یافته شد بل این عمل از غیر راوی این حدیث از آنحضرت نیز ثابت
شده آن حدیث محمول بر منسوخ بودنش میباشد کما هو الاصل عندنا اقل ما یقال درینجا آنست که مراد از اعفا نفی
قطع کل یا اکثر ست چنانکه طریقه اعاجم از مجوس و افرنج ست و تائید این معنی میکند آنچه در صحیح مسلم از ابو هریره مروی
شده جزوا الشوارب و اعفوا اللحی خالفوا المجوس چه جمله اخیره موقع تعلیل واقع شده و تائید این کلام
فرموده صاحب ضیا شارح مختار میباشد چنانکه میگوید قال محمد عن ابی حنیفة اعفا اللحی ترکها حتی
تکث و تکثر اما این طریق منقوض ست بعمل خلفای راشدین مثل امیر المومنین عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ریش
دراز زاید از قبضه داشتند ابن عبد البر در استیعاب و عسقلانی در اصابه در ترجمه امیر المومنین عثمان رض می آرند کبیر
اللحیة عظیمها و امام نووی در تهذیب الاسماء در بیان لحیه علی ابن ابی طالب رضی الله عنه میگوید کان کث اللحیة
و هکذا فی مفتاح النجاة و نزل الابرار للسید خشی و محدث دهلوی در مدارج آورده اند که لحیه امیر المومنین علی پر
میکرد سینه را و همچنین لحیه امیر المومنین حضرت عمر و عثمان انتهی و فقها نیز ارسال لحیه را مباح نوشته اند و علیه الفتوی
کما فی الحمیدیه طریق دوم آنکه مراد از وجوب در یجب قطع ما ورائها ما ینبغی ست یعنی وجوب استحسانی بما یرد اللہ
سنت موکده قریب بواجب ست کذا فی المرقاة و از نجاست که در عرابیه آورده قد اخذ ما تحت القبضة ابن
عمر و جماعة من التابعین و استحسنه الشعبی و ابن سیرین و در بزازیه میگوید ینبغی للرجل
ان یأخذ من لحیته اذا طال و من اطراف لحیته و این طریق نزد راقم الحروف اسلم ست و صاحب
تنویر الابصار در معین المفتی می آرد ظاهر آنست که این لفظ یحب بحای مهمله بصیغه مجهول ست پس شبهه وارد
نمیشود و معنیش یستحب باشد الا مخفی نماند که این توجیه خلاف سیاق الفاظ و عبارت مسئله قص ریش از قبضه

مستحب بشرطیکه قلیل باشد اما اگر بسیار دراز شده باشد قطعش شاید ملا علی قاری در شرح مشکوة می آرد یستحب اخذ

اللحیة طولا وعرضا لکنه مقید بما زاد علی القبضة وهذا فی الابتداء واما اذا طالت فقالوا

لا یجوز قصها کراهة ان یصیر مثلة وهکذا فی العالمکیریة ودر خبایا شرح مختار می آرد والتقصیر

فیها سنة وهو ان یقبض الرجل لحیته فما زاد علی قبضة قطعه لان اللحیة زینة وکثرتها

کمال الزینة وطولها الفاحش خلاف الزینة امام غزالی در احیا میگوید طول مفرط ریش چهره انسان می برد

وخلقت را زبون میسازد و زبان غیبت کنندگان را بحق صاحبش دراز میکند از نخعی می آرد عجب می آید مرا از مرد عاقل

ریش دراز چرا ریش خود را متوسط نمیدارد چه توسط در هر چیز بهتر است ولذلک قیل کلما طالت اللحیة قصر

العقل و در جای دیگر میفرماید از مالک مروی است که در بعض کتب خوانده لا تغرنکم اللحی فان التیس له لحیة

وقال ابو عمرو ان رایت طویل القامة قصیر الهامة عریض اللحیة فاقض علیه بالحمق راقم

الحروف گوید شاید مراد امام غزالی علیه الرحمة ریشی ست کانبوه وگرد چهره نباشد و الا ریش انبوه مدور اگر دراز بود

خیلی خوشنما باشد و مرد را وجاهتی بخشد و الا تو همین لحیه طویله علی الاطلاق که محل آن ریش خلفای راشدین بوده

چنانکه گذشت از شان ایشان مستبعد و از اینجاست که خود شان در احیا نقل کرده اند قیل ان اهل الجنة مرد

الا هارون اخا موسی فان له لحیة الی سرته تخصیصا له وتفضیلا له یعنی گفته شده است که اهل جنت

همه امرد باشند مگر هرون برادر موسی علیهما السلام که ایشان را ریشی باشد تا ناف برای خصوصیت بزرگی شان مسئله ستردن ریش

حرام است روش افرنج و هنود و جوالقیان ست که ایشان را قلندریه گویند و همچنین تراشیدن ریش کسر از قدر قبضه

تورپشتی در شرح مصابیح میگوید قص اللحیة کان من صنیع الاعاجم وهو الیوم شعار کثیر

من اهل الشرک وعبدة الاوثان کالافرنج والهنود ومن لا خلاق لهم فی الدین من الفرقة

الموسومة بالقلندریة فی زماننا هذا طهر الله عنهم حوزة الدین وبیضة الاسلام

وهکذا فی شروح المشکوة وصاحب هدایه در کتاب الحج می آرد حلق الشعر فی حقها مثلة کحلق

اللحیة فی حق الرجل یعنی ستردن موی سر در حق زن حکم مثله دارد مثل ستردن ریش در حق مرد مسئله در احیا می آرد

در ریش ده خصلت مکروه بود بعضی سخت تر از بعضی و دیگر است اول خضاب بسیاهی و آن خضاب در خیال

واول کسیکه خضاب سیاه کرده فرعون بود ودر کیمیا افزوده در خبرست که بدترین پیران آنانند که خویشتن را بجوانان
مانند کنند مگر خضابیکه برای جهاد کنند از آن مستثنی ست **دوم** سپید کردن آن بکبریت برای اظهار پیری وبزرگی خود و اظهار
کبرسن وایهام تبحر علم **سوم** چیدن آن بحکم عبث و سودا یا در ابتدای جوانی تا صورت بی ریشان نماید در
کیمیا افزوده واین جهل باشد که خدای تعالی را فرشتگانند که تسبیح ایشان اینست سُبْحَانَ الَّذِي زَيَّنَ الرِّجَالَ
بِاللِّحَى وَالنِّسَاءَ بِالذَّوَائِبِ **چهارم** چیدن موی سپید آن برای ننگ وعار از پیری **پنجم** نقصان آن از قدر
قبضه **ششم** زیاده کردن آن تا به بخیه موی صدغ بر آن یعنی موی سر را بمحاسن افزودن وزلف از بنا گوش فرو
گذاردن **هفتم** شانه کردن و آراسته کردن آن برای ریا ونمودن بچشم مردمان **هشتم** ژولیده گذاشتن آن برای
اظهار تزهد وورع تا پندارند که وی خود بدان نمی پردازد تا شانه کند **نهم** دیدن سیاهی یا سپیدی آن بچشم اعجاب
جوانی یا پیری **دهم** خضاب بسرخی و زردی تشبیها بالصالحین نه برای اتباع سنت و در مرقاة و مطالب المؤمنین
بعد نقل عشره مذکوره گوید وَزَادَ الشَّيْخُ مُحْيِي الدِّينِ النَّوَوِيُّ عَقْدَهَا وَتَصْفِيفَهَا طَاقَةً فَوْقَ
طَاقَةٍ ودر غریبین آرد فِي الْحَدِيثِ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ ای جعّدها هر که پیچید
ریش خود را پس بتحقیق که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بیزارست ازو ومراد از عقد پیچیدار کردن آنست جزری گوید بعضی برانند که
مردم در جهاد این کار برای استکبار میکردند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم ارسال فرمود اما صاحب غریبین ملنگار دمعتبر قول
اوست **مسئله** موئیکه از محاسن جدا شود آنرا بشکنند تا از سحر مامون باشد کذا فی وسیلة الطالبین و در خزانة الروایات
از بحر الفوائد می آرد قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَسَاقَطَ مِنْ لِحْيَةِ أَحَدِكُمْ شَعْرٌ فَاقْطَعُوهُ فرمود پیغمبر علیه السلام
هرگاه بیفتد از ریش یکی از شما موی پس قطع کنید آنرا **مسئله** اگر کسی ریش دیگری بخورد وبرسترد دیت کامل لازم آید اگر
انبوه باشد والا حکومت عدل الا اگر چند موی ذقن کوسج را سترد چیزی لازم نیاید قَالَ الْفُقَهَاءُ لِأَنَّهُ يَشِينُهُ
لَا يُزَيِّنُهُ که نزد صاحبین درینهم حکومت عدل لازم و اگر نصف ریش را حلق نمود نصف دیت واجب شود اگر
قدر غائب متیقن نشود حکومت عدل لازم آید **مسئله** اگر کسی بعض ریش دیگری بزور چید و تا یکسال موی
برنیاید دیت را بر غائب وموجود تقسیم نمایند هر چه حصه غائب باشد بر چیننده لازم آید **مسئله** اگر کسی را مجبوب
کرد یعنی ذکر و خصیتین او را ببرید واز نجیب موی ریش او ساقط شد دیت لازم آید کذا فی التاتارخانیة **فصل**

سوم در احکام موی عنفقه وآن بفتح عین وفا وقاف وسکون نون موضع ما بین ذقن ولب زیرین است که مو
بر آن موضع باشد یا نه کذا فی السیرة الشامیة واز سنت بادی العنفقه یعنی شخصیکه موی بر موضع مذکور نداشته باشد
در بر موهای موضع مذکور نیز اطلاق کنند کذا فی القاموس والمغرب وصاحب نهایه گوید اصل العنفقة خفة الشئ
وقلته مسئله ستردن وکرفتن موی عنفقه مکروه است وهو الاصح زیراکه عنفقه داخل لحیه است کذا فی السیر الشامیه
ناقلا عن العینی ومحدث دهلوی در شرح صراط المستقیم میگوید در حلق وترک موی لب زیرین که آنرا عنفقه گویند
اختلاف است وافضل ترک آنست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المؤمنین عمر رض مقبول نکرد شهادت
کسی را که حلق میکرد آنرا مسئله کرفتن موی فنیکین که عبارتست از طرفین عنفقه باک ندارد محدث دهلوی
در شرح صراط المستقیم می آرد حلق طرفین عنفقه لا باس است و در خزانة الروایات از تاتارخانیه می آرد یجوز
قص الاشعار التی کانت من الفنیکین لما زحمت فی المضمضة او الاکل او الشرب ونزد بعضی
مکروه است لهذا در فتاوی غرائب میگوید نتف الفنیکین بدعة وهما جنبا العنفقة وهی شعر الشفة
السفلی وشهد رجل عند عمر بن عبد العزیز وکان ینتف فنیکیه فرد شهادته یعنی چیدن موی
هر دو جانب عنفقه را که آنرا ریش بچه میگویند بدعت است گواهی داد مردی روبروی عمر بن عبد العزیز وآن مرد نتف موی
هر دو جانب عنفقه مینمود پس رد فرمود شهادتش را و در حمادیه مسطور است فی الحدیث اذا توضأت فلا
تمس الفنیکین یعنی جانبی العنفقة من عن یمین وشمال یعنی چون وضو کنی پس فراموش مکنی هر دو جانب
عنفقه را از غسل **فصل چهارم** در احکام موی شارب یعنی بروت وآن عبارتست از موی لب بالا مسئله
تراشیدن موی بروت غیر مجاهدین را مسنون است بدلیل حدیث زید بن ارقم من لم یاخذ من شاربه فلیس
منا رواه احمد والترمذی والنسائی هر که نگیرد بروت خود را پس وی از ما و بر طریقه ما نیست ونیز از
ابن عباس رض مرویست کان النبی صلی الله علیه وسلم یقص او یاخذ من شاربه بود نبی صلی الله علیه
وسلم که میگرفت از بروت خود رواه الترمذی بالجمله دراز کردن بروت ممنوع است طریق مشرکین است
در خزانة الروایات از مضمرات می آرد روی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یحشر الناس
یوم القیمة بالسجود فمن کان فی الدنیا شاربه طویلا صارت شعوره کالاوتاد للحدبة

لا یستطیع ان یسجد روایت کرده شده است از آنحضرت که حکم کرده شود مردم را روز قیامت بسجده پس

هر که در دنیا بروتش دراز خواهد بود موی بروتش همچو میخهای آهنی خواهد گردید که سجده با آنها نتواند کرد و کذا فی العزا

و همچنین احادیث دیگر در ترهیب تطویل شوارب در غرائب و غیر آن وارد گر محدثین را در صحت یک ازان کلام است و بجهت

در تراشیدن آن تشبه کفار بر ایشان مرخی آن ثابت دارند بدلیل حدیث مغیره اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من شاربه علی سواک

وکان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک یعنی تراشید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بروت شخصی را بر مسواک حالیکه دراز

بس بود مراو را یا برای شارب تو بر مسواک یا آنکه تراشید بروت خود را حالیکه دراز بود پس فرمود او را یا برای شارب

برای تبرک گرفتن نو بر مسواک کذا فی شرح صراط المستقیم و طحاوی در شرح الآثار می آرد قص الشارب حسن

وهو ان تاخذ منه حتی ینتقص عن الاطار هو الطرف الاعلی من الشفة العلیا و صاحب ایه در تخییر

والمزید میگوید ینبغی للرجل ان یاخذ من شاربه حتی یصیر مثل الحاجب و هکذا فی العالمگیریة

ناقلا عن الغیاثیة و علی قاری در شرح شمائل بعد حدیث رأی رجلا طویل الشارب میفرماید ابن حجر میگوید

فیه دلیل علی ما قاله النووی من ان السنة فی الشارب ان لا یبالغ فی احفائه بل یقتصر علی

ما یظهر به حمرة الشفة وطرفها و در فتاوی حمادیه می آرد عن ابی حنیفة مقدار الشارب مقدار

الحاجب و امام مالک میفرماید چندان قص نماید که طرفهای لب پدید آید و چندان نبرد که مثله شود و حلق آن نزد ایشان

بدعت است فاعلش قابل تعزیر کذا فی الصراط المستقیم و نزد بعضی مختار در تراشیدن آن مبالغه است بدلیل حدیث مشکوة در صحیحین

خالفوا المشرکین اوفروا اللحی واحفوا الشوارب خلاف مشرکین نمائید یعنی بگذارید ریشها را و بکنید

تراشیدن بروت او در روایت دیگر است انهکوا الشوارب واعفوا اللحی مبالغه تراشیدن بروتها و بگذارید ریشها را

زیرا که معنی احفا مبالغه در تراشیدن است در مغرب می آرد احفی الشارب بالغ فی جزه و در نهایه میگوید امر ان

یحفی الشوارب ای یبالغ فی قصها حکم فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مبالغه کنیم در تراشیدن سبلتها و انهاک

نیز بمعنی مبالغه است کذا فی النهایه و در شرح عین العلم مسطور است الاحفاء قریب من الحلق منقول عن الصحابة

نظر بعض التابعین الی بعض احفی شاربه فقال ذکرتنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم

انتهی و کذا فی الاحیاء و طحاوی فرموده است در این باب نص از امام شافعی نیافتیم اما اصحاب وی را دیدیم مثل مزنی و ربیع

که خفا میکردند و این دال است بر آنکه هر دو اخذ کرده اند کذا فی الصراط المستقیم **اشتباه** حدیث قص شارب که

و حدیث احفا ظاهر متعارض است پس چه تطبیق بینهما چیست **انتباه** برای تطبیق بینهما یا قص را محمول بر احفا سازند

مثل حمل مطلق بر مقید یا بر رخصت و تخییر میان هر دو مراد داشته اند کذا فی شرح الصراط المستقیم یا مراد از احفا قص

دارند بطریق مجاز کما هو مختار علی القاری فی شرح الشمائل حیث قال ان السنة فی قص الشارب ان لا یبالغ فی

احفائه بل یقتصر علی ما یظهر به حمرة الشفة وهو المراد باحفاء الشوارب فی الاحادیث انتهی

گوید ظاهر است مقصود در بیان باب احفا و مبالغه در قص معلوم میشود بقرینه خالفوا المشرکین که حلق ریش و اعفای بروت میکردند

و جز این نیست که مخالفت ایشان در صورت اعفای ریش و احفای بروت که مانا حلق است متحقق اما اکتفا بر قص بروت

بر مسواک چنانکه مروی شده بنا بر ضرورت عدم تیسر اسباب احفا است و اکتفا بر ادنی ما یحصل به المقصود بجهت سبقت

در خیرات است پس بهتر احفا است و از اینجاست که در فتاوی عالمگیری می آرد الافضل ان یحفی شاربه و ابن حجر در شرح شمائل

میگوید قول ابی حنیفة و صاحبیه الاحفاء افضل من التقصیر و عن احمد انه کان یحفیه شدیدا

و محدث دهلوی در مدارج بذکر قص کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بروت را بر مسواک می آرد این در یک وقتی بود و در اغلب اوقات احفا خواهد بود

مسئله حلق بروت بدعت است بر قول اصح ابو المکارم در شرح مختصر از زاهدی می آرد حلق الشارب بدعة و قیل

سنة و در خزانة الروایات از سغناقی نقل میکند الحلق بدعة والقص سنة وهو المذهب عند بعض

المتاخرین من اصحابنا و در فتاوی حمادیه مسطور است والحلق فیه مکروه وهو الاصح از بعضی از صحابه

منقول است که حلق افضل است از قص بقیاس حلق سر و همین قول را منسوب بائمه ثلثه حنفیه کرده اند و این قول باعتبار قیاس

درست میشود لیکن موثوق بها نیست اما اول بنظر آنکه افضلیت حلق راس مطلقا خود مسلم نیست تا حلق شارب را بر آن قیاس کرده شود

کذا فی شرح صراط المستقیم و اما ثانی پس بقول کما فی نسبه الطحاوی الی ابی حنیفة وابی یوسف و محمد یعنی این قول

از ائمه ثلثه حنفیه ثابت نیست آری منسوب است بایشان و از اینجاست که محدث دهلوی در شرح صراط المستقیم میگوید بودن

مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد است بلکه ظاهر از کتب ایشان آنست که سنت قص است انتهی و نیز در خبر است که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ده چیز از سنت من و سنت ابراهیم است قص شوارب را از الجمله شمار کرده و تسویه منتشر لحیه در صحیح ابن حبان

که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حق مجوس فرمود انهم قوم یوفرون سبالهم ویحلقون لحاهم فخالفوهم

وافر سپاه از سبلتهای خود را و میتراشند ریشهای خود را پس خلاف ایشان کنید و بظاهر که خلاف ایشان در صورت

توفیر لحیه و احفای بروت که تا بحلق باشد متحقق میگردد و کمال مسئله دراز کردن سبلتها غازیان را جائز و مندوبست

در فتاوی حمادیه آرد و اما الغازي في دار الحرب فيندب الى تطويل الشارب ليكون اهيب في

عين العدو و هم دراست روي ان الخالد بن الوليد كان يطول شاربه ليكون اهيب و هكذا

في مطالب المؤمنين ناقلا عن الذخيرة مسئله گذاشتن سبالتین که عبارتست از موی جانبین بروت باکی ندارد

محدث دهلوی در شرح مشکوة می آرد لا باس بترك سبالتيه و هما طرفا الشوارب و در شرح صراط المستقیم

میگوید گفته اند امیر المؤمنین عمر و غیر وی اینچنین میکردند و ملا علی قاری بتبعیت ابن حجر در باب دام از شرح

شمائل میگوید رأي الغزالي و غيره انه لا باس بترك السبالتين اتباعا لعمر و لان ذلك لا يستر

الفم و لا يبقى فيه غمر الطعام اذ لا يصل اليه و كره الزركشي ابقاءه و در شرح مهذب فقه شافعی

می آرد تراشیدن ریش هم باک ندارد و بیهقی تراشیدن ریش را از عبدالله بن عمر نقل کرده است مسئله چون بروت

دراز باشد و آب بزیر آن نرسد وضو جائز است بخلاف غسل کذا فی خزانة الروایات مسئله اگر بروت کسی بزور

حلق نمود و تا یکسال موی نروید حکومت عدل لازم شود و اگر بروت را با ریش حلق نمود ضمان هر یک جدا گانه لازم

کذا فی التاتارخانیه فصل پنجم در موی بینی و ابرو و غیر آن مسئله چیدن موی بینی و تراشیدن آن جائز است

ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس می آرد وارد شده است در حدیث انتفوا الشعر الذي

في الانوف تخریج کرده است این حدیث را ابن عدی و بیهقی از عمرو بن شعیب و میگوید تراشیدن آن قائم مقام

نتف میشود و در فتاوی غرائب می آرد که در وصایای علی آمده یعنی آنحضرت امیر المؤمنین علی را وصیت فرمود

انتف الانف في كل شهر و در بعضی مواضع مذکور است موی بینی چیده و برکنده نشود زیرا که بورث مرض اکله میگردد

و در فردوس دیلمی از عبدالله بن بشیر مرفوعا آمده لا تنتفوا الشعر الذي يكون في الانف فانه يورث الاكلة

و لكن قصوه قصا ذكره في شرح الشرعة كذا في المرقاة و هكذا في الغرائب و القنية و غيرها

مسئله گرفتن موی ابرو که از روی حاجت یعنی اعتدال یا مانع نظر باشد جائز است در خزانة الروایات از تاتارخانیه

می آرد يجوز قص الاشعار التي في الحاجبين اذا كثرت في العين او في النظر مسئله چیدن موی میان هر دو ابرو

ومحاذی بینی برای زیبائی جائز نیست قال الطبری لا یجوز للمرأة تغییر شیء من خلقتها التی
خلقها الله تعالی علیها بزیادة او نقص لالتماس الحسن لا للزوج ولا لغیره کمن تکون
مقرونة الحاجبین فتزیل ما بینهما لتوهم البلج او عکسه کذا فی غایة التوضیح شرح الجامع
الصحیح راقم الحروف گوید این حکم زن و مرد هر دو را شامل است ذکر زن برای تمثیل است سبب جواز زینت اندر زن مردان
پس مردان بالطریق اولی ممنوع باشد مسئله گرفتن موی که مانع حسن و زیبائی ریش باشد جائز است فتاوی حمادیه آورده
عن ابی حنیفة انه یجوز قص کل شعرة مانعة من زینة اللحیة کذا فی خزانة الروایات در فروع چنانکه مسطور است
اخذ احمد من حاجبیه وعارضیه نقله ابن هانی و در مضمرات می‌نویسد لا باس باخذ الحاجبین و
شعور وجهه ما لم یتشبه المخنث مسئله اگر موی ابروی دیگری را به ستم برتراشید دیت کامل لازم آید اگر یکی را حلق
نمود نصف دیت واجب شود اگر یک ابرو را نیمه دور نمود ربع دیت آید اگر هر دو ابرو حلق کرده نصف دیت لازم شود کذا فی التاتارخانیه

باب سوم در موی های بدن سوای چهره و دران دو فصل است **فصل اول** در ما سوای موی عانه و دران چند مسئله است

مسئله ستردن موی حلق نشاید و امام ابو یوسف گفته لا باس است در مطالب المؤمنین آمده لا یحلق شعر
حلقه وعن ابی یوسف لا باس بذلک کذا فی العالمگیریة و نیز در مطالب المؤمنین است لا یحلق شعر علی
الحلقوم وانما یوخذ بالحکمة مسئله ستردن موی بغل و چیدن آن هر دو جائز است گرچه چیدن بهتر است که سنت انبیاست
در غرائب آمده فی الابط یجوز الحلق والنتف اولی و ملا علی قاری از شرح مشارق نقل میکند که مفهوم از حدیث
ابوهریره آنست که حلق سنت نیست بل سنت نتف است زیرا که موی بغل از حلق سخت میگردد و بس معین [illegible] کریه شود و نووی
گوید نتف افضل است مر کسی را که بران قادر باشد و لهذا امام شافعی فرموده است علمت ان السنة نتفه لکن لا اقوی
علی الوجع میدانم که سنت نتف است مگر قدرت بر وجع ندارم امام غزالی میگوید نتف بهتر است برای کسیکه بران
معتاد باشد و اما کسیکه معتاد حلق می‌بوده باشد او را حلق کافیست زیرا که در نتف اذیت والم میباشد و مقصود
نظافت است و آن در حلق نیز حاصل کذا فی الاحیاء و مطالب المؤمنین و در توضیح الحواشی شرح صحیح بخاری می‌آرد و مستحب است
که دراز از موی بغل ابتدا بیمین سازد و ابن دقیق العید گوید هر که در لفظ نتف الابط که در حدیث وارد شد نظر ساخته
نتف متوقف کرده و هر که نظر بمعنی انداخته دور کردن آن به هر طریق جائز داشته یعنی نتف و حلق و تنوره

مسئله ستردن موی سینه و پشت و دست و پا ترک ادب است در غرائب میگوید حلق شعر الصدر و الظهر ترک ادب
و در شرح صراط المستقیم می آرد در تراشیدن موی سینه و پای و دست اختلاف است و ارجح ترک آنست **فصل دوم** در موی عانه
یعنی موی زهار و آن عبارتست از موی زیر ناف تا حوالی ذکر مرد و فرج زن کذا فی البحر و غیره و شارح ریاض الصالحین
گوید مراد از موی عانه موی قبل و دبر و حوالی هر دو است مسئله حلق موی عانه و قص و نتف آن هم در زن هم در مرد
جائز است ابو شامه گوید یستحب اماطة الشعر عن القبل و الدبر بل هو فی الدبر اولی خوفا من
ان یعلق به شیئ من الغائط فلا یزیله المستنجی الا بالماء و لا یتمکن من ازالته بالاستجمار
و فی معناه الازالة بالنتف کذا فی القسطلانی یعنی مستحب ست ستردن موی قبل و دبر بل استحباب ستردن موی
دبر سزاوارتر است بخوف آنکه مبادا چیزی از براز بآن متعلق شود پس دور نخواهد کرد آنرا استنجا کننده مگر بآب و ازاله
اش بکلوخ قادر نخواهد شد و در معنی آنست ازاله اش بنتف لیکن علما گفته اند که برای زن نتف بهتر است بنظر لطافت
و العید است از نفرت شوهر که بعد از حلق خار رس شود و نیز چون شهوت زن اضعاف مضاعف شهوت مرد است
حتی که گفته اند شهوت مرد یک جزو و شهوت زن نه جزو است و نتف شهوت را ضعیف میکرد اند بخلاف حلق که
قوی میسازد لهذا برای زن نتف و برای مرد حلق مناسب است تا فی الجمله تعادل حاصل گردد کذا فی المرقاة و فاکهانی گوید
اولویت نتف برای زن مخدوش است بآنکه نتف باتفاق اطبا موجب استرخای محل نتف خواهد شد پس در بعضی ضرر زوج لازم
می آید و ابن عربی درین هر دو قول محاکمه ساخته که زن جوان را نتف اولی است چه از نتف مکانش بلند میشود و زن میانه
عمر را حلق بهتر است زیرا که نتف استرخای مکانش میسازد کذا فی غایة التوضیح ناقلا عن القسطلانی **انتباه**
در صحیحین از جابر رضی الله عنه آمده ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا دخلت لیلا فلا تدخل علی اهلک
حتی تستحد المغیبة تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود وقتیکه در آئی در شهر از سفر پس داخل مشو بخانه خود
را تا آنکه استعمال آهن کند زن یعنی حلق موی زهار کند موی بی آن حدیث صراحة دلالت میکند بر معنی که زن را حلق عانه مباح است
انتباه مراد از استحداد معالجه ستردن موست بهر حیله که زنان معتاد اند نه استعمال موسی کذا فی اشعة اللمعات شیخ عبد الحق
مسئله استعمال نوره برای دور کردن موی زهار جائز است مرد و زن هر دو را بل مسنون شیخ محدث دهلوی در صفات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم میگوید در بعضی احادیث آمده که حلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیث هر دو جانب ضعیف است

اما علی قاری در مرقاة میگوید قد ثبت انه صلی الله علیه وسلم استعمل النورة علی ما ذکره السیوطی فی رسالة

و در سیرت شامیه می آرد قد اخرج ابن ماجة فی سننه حدیث اطلائه صلی الله علیه وسلم عانته بالنورة

قال الحافظ ابن کثیر سنده جید و ابن حجر در شرح شمائل می آرد اما حدیث کان لا یتنور و کان اذا کثر شعره حلقه

یعنی بود آنحضرت که استعمال نوره نمیفرمود و چون دراز میشد موی حلق میکرد ضعیف ست و اما حدیث انه دخل

حمام الجحفة یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمده اند بحمام جحفه بالاتفاق موضوع ست زیرا که حمام ها در آنوقت نبودند بل بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

حمامها ساخته اند قاله ابن حجر و علی القاری و محدث دهلوی در مدارج می آرد ظهور حمام بعد رحلت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فتح بلاد

عجم شده ولیکن خبر داده بود بوجود آن و نهی کرده زنان را از درآمدن حمام مگر بحکم ضرورت و قصد علاج مسئله استعمال

نوره از دست حمامی بشرط غض بصر لا باس است مثل استعمال دوا در جراحت عورت و مکری فقیه ابو اللیث گوید

در حالت ضرورت است در غیر آن کذا فی مطالب المؤمنین و صاحب هدایه در تجنیس و المزید می آرد سزاوار آنست که استعمال

نوره از دست خود سازد نه از دست حمامی هو الصحیح زیرا که آنحضرت بدست خود استعمال فرموده اند و نیز بر مقامیکه دیگر

بران نظر انداختن جائز نیست مس آن نیز جائز نیست مگر بحجاب ثیاب با تحمله استعمال نوره از دست اجنبی حرام ست مگر آنکه

او را مس و نظر جائز باشد مثل زن و شوهر کذا فی التوضیح ناقلا عن فتح الباری مسئله اگر شوهر زن را به ازاله موی عارض

طلب دارد ازاله آن بر زن واجب باشد علی الاصح کذا فی القسطلانی **باب سوم** در احکام اظفار یعنی ناخنها و آن جمع ظفر

بالضم و بضمتین و بالکسر و بکسر تین است مگر اخیرین قلیل آمده اند و غیر مصابیح جمع اظفار کذا فی التهذیب للنووی و صاحب قاموس

اظافیر را نیز جمع ظفر گفته و اظافر کمساجد جمع اظفور بمعنی ظفر است کسیکه اظفور را مسلم ندارد اظافر را جمع جمع میگوید قاله النووی

فی تهذیبه و درین باب دو فصل ست **فصل اول** در حکم قطع و ترک اظفار و تعیین اوقات آن و دران چند مسئله ست مسئله تراشیدن

ناخنها روز آدینه مستحب ست بحدیث عائشة من قلم اظافیره یوم الجمعة اعاذه الله تعالی من البلاء الی الجمعة

الاخری و زیادة ثلثة ایام یعنی هر که تراشد ناخنهای خود را روز آدینه محفوظ دارد او را خدای تعالی از بلا تا آدینه دیگر و سه روز

زائد آورده اند این حدیث را الماخسرو در درر غرر و قاضیخان در فتاوای خود و علی قاری در مرقاة شرح مشکوة و در

بعضی روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه نیز وارد شده و امام نووی روایت کرده است من اراد ان یأتیه الغنی

علی کره فلیقلم اظفاره یوم الخمیس هر که خواهد که حاصل شود او را توانگری بر کره وی باید که تراشد ناخنهای

خود را روز پنجشنبه ذکر کرده است بحدیث ابن حجر و ملا علی قاری در شرح شمائل مسئله تاخیر گرفتن ناخنها تا روز آدینه
با وجود متجاوز بودن آنها از حد سر انگشتان مکروه است امام غزالی در احیا می آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة
قلم اظفارک فان الشیطان یقعد علی ما طال منها ای ابوهریره براش ناخنهای خود را زیرا که شیطان می نشیند
بر آنچه دراز میشود از ناخنها و قاضی خان و صاحب درر غرر می آرند هر که ناخنش دراز باشد رزقش کوتاه بود مسئله غازیان را
دراز کردن ناخنها جائز بل مندوب است اگرچه تراشیدن آنها از سنن قدیمه است چه اگر سلاح از دست افتد از ناخنهای دراز
کار سلاح میتوان گرفت و از ینجاست که امیر المؤمنین عمر رض در نامه خود تحریر فرموده وَفِّرُوا الْاَظَافِيرَ فِي اَرْضِ الْعَدُوِّ
فَاِنَّهَا سِلَاحٌ یعنی وافر نمائید ناخنها را در زمین دشمن زیرا که آنها سلاح است در فتاوی حمادیه آرد اَمَّا الْغَازِيْ فِيْ
دَارِ الْحَرْبِ يُنْدَبُ اِلٰى تَوْفِيْرِ الْاَظْفَارِ لِيَكُوْنَ سِلَاحًا وَهٰكَذَا فِيْ مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِيْنَ نَاقِلًا عَنِ الْمُحِيْطِ
وَفِي الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ نَاقِلًا عَنْ مُحِيْطِ السَّرَخْسِيِّ مسئله قطع ناخن از دندانها مکروه است که مورث مرض برص است کذا
فی شرعة الاسلام مسئله تراشیدن ناخنها در شب جائز است گویند هارون رشید این مسئله را از امام ابو یوسف پرسید
جواب داد از جمله ما ینبغی است پرسید بکدام دلیل فرمود بدلیل قول علیه السلام اَلْخَيْرُ لَا يُؤَخَّرُ کذا فی الغرائب مسئله
ترک ناخن تراشی روز شنبه و یکشنبه روا است در غرائب می آرد وَيَنْبَغِيْ اَنْ لَا يُؤَخِّرَ فِيْ قَصِّ الْاَظَافِيْرِ وَلَا يَجْتَنِبُ
عَنْ يَوْمِ السَّبْتِ وَيَوْمِ الْاَحَدِ فَاِنَّهُ تَشَبُّهٌ بِالْاَجَانِبِ سزاوار است که دیر نکند در تراشیدن ناخنها و از
شنبه و یکشنبه پرهیز ننماید زیرا که این تشبیه بیگانگانست

فصل دوم در ترتیب قطع اظفار بدانکه مستحب در ترتیب
تراشیدن ناخنها آنست که ابتدا از انگشت شهادت دست راست کرده تا خنصرش بترتیب رسانند و از خنصر دست چپ
تا ابهامش بترتیب رسانیده انتها بر ابهام دست راست نمایند و در انگشتان پا ابتدا از خنصر پای راست و انتها بر
خنصر پای چپ سازند کذا فی عین العلم و الغرائب و الاحیا و در صلوة مسعودی گوید این ترتیب در انگشتان دست برای
آنست تا ابتدا و انتها بدست راست حاصل کرده امام غزالی در احیا میفرماید ندیده ام در کتابی حدیثی در ترتیب
تراشیدن ناخنها لیکن این روایت شنیده ام اَنَّهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدَاَ بِمُسَبِّحَةِ الْيُمْنٰى وَخَتَمَ بِاِبْهَامِ
الْيُمْنٰى وَبَدَاَ فِي الْيُسْرٰى بِالْخِنْصَرِ اِلَى الْاِبْهَامِ یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آغاز فرمود از سبابه دست راست
و تمام کرد بر ابهام انگشت آن و در دست چپ ابتدا کرد از خنصر و تمام نمود بر ابهام بعد نقل این روایت گفته چون

تامل کسوم دریافتم که روایت مذکوره صحیح است چه این مضمون از غیر نور نبوت منکشف نتواند شد و در وجه عقلی آن آورده
که چون هر دو دست را باهم ضم کنند انگشتان آنها در حکم حلقه یک دائره باشند پس بعد ابتدا از یمین که در امور طهارت
و نظافت مقدم بر یسری میباشد و از مسبحه آنکه اشرف است بنظر اشارت کلمتین شهادت باز ترتیب بتقدیم
یمین بعد الیمین از انگشتان لا محاله انتها به ابهام یمنی واقع خواهد شد لیکن با ورود نووی و عراقی جزم کرده اند
که حدیث مذکور لا اصل له است نووی گوید بهتر آنست که ابتدا از مسبحه هر دو دست و انتها بر ابهام هر یک نموده آید عراقی
شارح مهذب می آرد قول نووی احسن است و تطابق با روایتی هم دارد اگرچه بصحت نرسید لیکن معنی مساعدت آن نمینماید
زیرا که تمیم بطلب الاطلاق سنت و ببدایت المسبحه بهم چنانکه ... تا خنصر
زیرا که هرگاه ناخن ... باشد ... شود از اصابع یسری
بسبب فضل ابهام بجمیع اصابع هر دو دست چپ ... و در اصابع پا اگرچه نقلی ثابت نشده مگر بهتر آنست که ابتدا از
خنصر یمنی انتها بر خنصر چپ پا نمایند بر قیاس سائر استحباب تخلیل اصابع آن در وضو چه مسبحه در اصابع پا نمی باشد تا تقدیمش
اولی بود و سخاوی از استاد خود می آرد اما تقدیم ناخن تراشی دست بر پا بقیاس تقدیم غسل دستها بر پا در وضوست
و بعض فقها حدیثی نقل کرده اند و آن اینست مَن قلم اظفاره مخالفاً لم تر بعینه رمداً یعنی هر که تراشد ناخنهای هر دو
دست خود را مخالف یکدیگر چشمش را آشوب چشم نرسد و سید سمهودی دو شعر جانب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه انتساب
مینمایند و آن اینست **نظم** وقلموا اظفارکم بسنة وادب — یمینها خوابس یسارها اوخسب
و تراشید ناخنهای خود را بمقتضای سنت و استحباب دست راست بترتیب حروف خوابس و دست چپ بر عکس
حروف مذکوره که اوخسب باشد و حروف مسطوره را از اوائل اسماء اصابع برای اشارت اصابع گرفته اند پس خا از خنصر و واو از وسطی
و الف از ابهام و با از بنصر و سین از سبابه دانسته اند و از اوخسب عکس آنها صاحب مختار از استاد خود نقل میکند که
این همه منسوبات باطل است و اصلا اصلی ندارد و سخاوی در مقاصد آورده لم یثبت فی کیفیة قص الاظفار و
فی تعیین یوم له شیء عن النبی صلی الله علیه وسلم وما یعزی من النظم فیها لعلی فباطل و هکذا
قال غیره کما سیأتی

باب چهارم

در متفرقات عامه یعنی ذکر احکامیکه مخصوص نباشد بیکی از شعبهای مذکوره بل شامل
باشد متعدد را مسئله چیدن موی سفید ریش و بروت و سر مکروه است در سنن ابو داود از عمرو بن شعیب مرویست که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم فرمود لا تنتفوا الشیب فإنه نور المسلم من شاب شیبة في الإسلام كتب الله بها
حسنة وكفر عنه بها خطيئة ورفعه بها درجة ای مچینید موی سپید را زیرا که آن نور مسلمان است هر که سپید موی
شود در اسلام نویسد خدای تعالی او را بسبب آن یک حسنه و دور کند از وی بسبب آن خطائی و بلند کند بسبب آن او را
یک مرتبه قرب پایه در بهشت در ترمذی و نسائی آورده کانت له نورا یوم القیمة باشد او را نوری روز قیامت محدث
دهلوی در شرح این حدیث می آرد در اینجا محل سوال و اشکال است که چون پیری سبب نورانیت است در دنیا و آخرت پس
پوشیدن آن بتغییر دادن بصورت خضاب چرا مشروع شد میگویند که مشروعیت آن بحسب مصلحت دیگر است یعنی قوت
ارغام اعدا و اظهار جلادت تا ضعیف و پیر نپندارند و دلیر نشوند اگر گویند پس چرا نتف نیز برای این مصلحت جائز نباشد
گوییم که نتف از بیخ برکندن پیری است از اصل و مفضی است در آخر به تشویه وجه و سوء منظر بخلاف خضاب که زیادت
زشتی گردانیدن روی ۱۲
صفتی است بر آن پس فرق باشد میان این و آن و در جواز نتف شیب اگر نه بقصد تزیین و تکلف باشد روایتی
از امام ابو حنیفه آمده است و امام محمد گفته لا بأس به و لیکن مختار خلاف آنست و در باب خاتم شرح مشکوة می آرد مختار در نتف
شیب مذهب ما حرمت کراهت است و در روایتی از امام محمد لا بأس است کذا فی مطالب المؤمنین و با این همه
تعبیر بکلمه لا بأس اشارت است بآنکه ترکش اولی است **حکایت** اول کسیکه سپید موی را دید ابراهیم علیه السلام
است پس گفت الهی چه درد کار من این چیست فرمود وقار لک یا ابراهیم گفت رب زدنی وقارا ذکره
مالک فی موطاه در سیر سنت ابراهیم اول کسی است که مهمانی کرد و ختنه نمود و بروت تراشید و سیوطی در
شرح موطا گوید اول کسی است که ناخن تراشید و فرق در موی سر ساخت و موی هار سترد و سراویل پوشید و خضاب
بحنا و کتم کرد و خطبه بر منبر خواند و جهاد کرد و میمنه و میسره و مقدمه و قلب آراست و معانقه وقت ملاقات نمود
مسئله چیدن موی روی نازنان روا است اما اگر موی لب و بروت و بر ذقن برآید دور کردنش جائز است بل مستحب زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نامصه و متنمصه را از جمله زنان ملعونه شمار فرموده و ایشان را مغیرات خلق الله یاد آورده
کذا فی المشکوة نامصه زنیکه موی ابروی دیگری چیند و متنمصه زنیکه دیگری را بچیدن موی ابروی خود امر کند و در تیسیر الوصول
مینویسد نماص کندن موی روی از موچینه و لغو و در شرح مسلم گوید این حرام است مگر ریش و بروت اگر زن را برآید آن از آن
مستثنی است و در کتاب الآثار امام محمد از حضرت عائشة ام المؤمنین منقول است أن امرأة سألتها أحف وجهي

فَقَالَتْ اَمِيْطِي عَنْكِ لَا اَذَى بِحَيْضِ نفی پرسید از عائشہ رضی و در کنیم موی وی خود را فرمود دور کن از خود
اذی را امام محمد میفرماید وَبِهِ نَاْخُذُ وَهُوَ قَوْلُ اَبِيْ حَنِيْفَةَ و بهمین ما اخذ کرده ایم و همین ست قول ابو حنیفه
و نزد بعضی نماص مخصوص ست بازاله موی ابرو و شارح جامع صغیر گوید نماص خاص ست بازاله موی ابروها تا باریک
شوند یا برابر کرده شوند و در شرح جامع الاصول مسطور ست اَلنَّمْصُ تَرْقِيْقُ الْحَوَاجِبِ لِلتَّحْسِيْنِ یعنی نمص باریک
کردن ابروهاست برای تزئین و در مقدمه المستفید می آرد اَلْمُتَنَمِّصَةُ هِيَ الَّتِيْ تَنْتِفُ الشَّعَرَ مِنْ حَاجِبِهَا وَتَاْمُرُ
غَيْرَهَا لِتَنْتِفَ شَعَرَهَا مسئلہ تراشیدن بروت و ناخنها و چیدن موی بغل و ستردن موی عانه و حلق سر زیرا که
موی سر را مرد تراشد هر هفته یک بار و روز آدینه مستحب ست و اگر خواهد حلق زهار و نتف موی بغل بعد بیست روز نماید و تا چهل روز
هم جائز ست مگر تجاوز از ان مکروه ست و ستکره و در مشکوة المصابیح از انس رضی مرویست وُقِّتَ لَنَا فِيْ قَصِّ
الشَّارِبِ وَتَقْلِيْمِ الْاَظْفَارِ وَنَتْفِ الْاِبِطِ وَحَلْقِ الْعَانَةِ اَنْ لَا نَتْرُكَ اَكْثَرَ مِنْ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً
رَوَاهُ مُسْلِمٌ و گفته اند که آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم قص شارب و تقلیم اظفار هر جمعه میفرمودند و حلق موی زهار بعد بیست روز و چیدن موی
بغل هر اربعین میساختند کذا فی مجمع البحار و ملا علی قاری در مرقاة می آرد مقصود ازین حدیث آنست که تجاوز از اربعین
نباید ساخت آنکه وقت چهل روز مقرر کرده شد چه مختار در وقت ستردن و تراشیدن درازی موهاست ذکره النووی
و در قنیه میگوید هر هفته افضل ست و پانزده روز اوسط و چهل ابعد و لَا عُذْرَ فِي التَّرْكِ وَرَاءَ الْاَرْبَعِيْنَ وَيَسْتَحِقُّ
الْوَعِيْدَ و بیهقی در حدیث مرسل می آرد که رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم روز آدینه قبل نماز جمعه موی سلبت و ناخنهای خود را
کذا فی المرقاة و هکذا فی الفردوس ابن حجر گوید و آن شاهد موصول نیز دارد اگرچه سندش ضعیف ست و بزار آورده کان
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَلِّمُ اَظْفَارَهُ وَيَقُصُّ شَارِبَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَبْلَ الْخُرُوْجِ اِلَى الصَّلٰوةِ وَهٰكَذَا
فِي الْمِرْقَاةِ نَاقِلًا عَنِ الْمُظْهِرِ و در صحیح مسلم از حضرت عائشه رضی مرویست که آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود عَشْرٌ مِنَ الْفِطْرَةِ قَصُّ
الشَّارِبِ وَاِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ وَالسِّوَاكُ وَاسْتِنْشَاقُ الْمَاءِ وَقَصُّ الْاَظْفَارِ وَغَسْلُ الْبَرَاجِمِ وَنَتْفُ
الْاِبِطِ وَحَلْقُ الْعَانَةِ وَانْتِقَاصُ الْمَاءِ يَعْنِي الْاِسْتِنْجَاءَ قَالَ الرَّاوِيْ وَنَسِيْتُ الْعَاشِرَةَ اِلَّا اَنْ
تَكُوْنَ الْمَضْمَضَةَ یعنی ده چیز از سنت قدیمه و معمول انبیاست تراشیدن بروت و گذاشتن ریش و مسواک کردن و
آب در بینی انداختن و تراشیدن ناخنها و شستن بند انگشتان و چیدن موی بغل و ستردن موی زهار و استنجا به آب راوی حدیث

گوید هم را ازان وقت که دیدم ثابت ان شاء الله مقصود خواهد بود و در بعضی از روایات گرفتن ناخنها روز پنجشنبه نیز وارد شده

و در حدیث ضعیف آمده یا علی قص الاظفار و نتف الابط و حلق العانة یوم الخمیس و الغسل

و الطیب و اللباس یوم الجمعة ذکره ابن حجر و علی القاری و از ینجاست که در فتاوی غرائب می آرد

یفعل ذلک فی الخمیس او الجمعة اما در تاتارخانیه میگوید مکروه است گرفتن ناخنها و تراشیدن سلبهار و زمره جمعه

از نماز آدینه چه نماز آدینه ما ناحج است و قبل از فراغ آن حلق و قص اشعار و قص شوارب و تقلیم اظفار ممنوع است و بعد نماز

افضل است گویا بعد حج و عمره حلق و قص اشعار نمود و هکذا فی المطالب اما این روایت موثوق بها و معمول بها نیست

اما اولاً بجهت مخالفت سنت معهود اطلاق اثر تنظیف برای ادای نماز آدینه که عید المومنین است بوده است و اما

ثانیاً بسبب آنکه غیر حاجی را تشبیه با حاجی و وقوف غیر آن روز عید اگرچه عمل بعض مشائخ نیز ثابت فقهاء لیس بشیء

گفته اند پس حال عید مجاز بر طریق اولی بر آن قیاس باید ساخت و ملا علی قاری در شرح شمائل از باب الادام می آرد

لم یثبت فی قص الظفر یوم الخمیس حدیث بل کیف ما احتاج الیه و لم یثبت فی کیفیته و لا تعیین

یوم له شیء و ما یعزی فی النظم فی ذلک الی علی او غیره باطل ذکره ابن حجر و در مطالب المومنین از ملتقط

می آرد مکروه است نزد ابو حنیفه تعیین وقت در روز برای گرفتن ناخنها و سبلتها بلکه هرگاه دراز شود تراشد و طحطاوی گوید در

بعضی از آثار نهی از تراشیدن اظفار روز چهارشنبه آمده که مورث مرض برص است حکایت ابن الحاج صاحب مدخل

روز چهارشنبه قصد گرفتن ناخنها داشت چون نهی مذکور یاد آمد ترک نمود بعد از آن ایش بمعنی قرار یافت که در بنا

حدیثی ثابت نشده است بل سنت حاضره است که وقت درازی تراشیده شود پس ناخنها را تراشید ناگاه مبتلای مرض

برص گردید آنحضرت را در خواب دید که میفرمایند نهی من نشنیده عرض کرد نزد من صحت نرسید فرمود شنیدنش کافی

ابن الحاج گوید باز بر بدن من مسح فرمود تا برص دور شد بعد از آن توبه کردم که مخالفت آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

شنیده نخواهم کرد راقم الحروف گوید چون بجای خود مسلم شده است که احکام مرویه و یا اگر مخالف احکام منصوصه و ثابته

از ادله اربعه باشد قابل اعتماد نیست پس تیقن مجرد گفتن کسی که این قول رسول مقبول است بدون ثبوت اسناد که مخالف

اصول شرعیه است چگونه بحکم این روایا مقبول خواهد بود و بر تقدیر تسلیم صحت بر غیر منیو نشد مسئله هرکه اضحیه کند از غره

ذی الحجه تا قربانی کردن اضحیه موی بدن و ناخنها دور نکند تا اضحیه عوض جمیع اجزای بدن او واقع شود قال علیه السلام

مَنْ رَاٰی هِلَالَ ذِی الْحِجَّةِ وَاَرَادَ اَنْ یُّضَحِّیَ فَلَا یَاْخُذْ مِنْ شَعْرِهٖ وَلَا مِنْ اَظْفَارِهٖ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هرکه ببیند هلال ذی حجه و قصد قربانی دارد پس نگیرد از مو و ناخن های خود روایت کرده است
این را مسلم **مسئله** در سراج الوهاج می آرد موی بدن و ناخن و هرچه از بدن جدا شود آنرا دفن کنند یعنی مثل دندان
و دست سارق و اعضای دیگر که منقطع شود و پوست بدن و خرقه حیض و خون و مثل آن نیز و در مطالب المؤمنین می گوید
ناخنها را اگر بیندازد ضرر باک ندارد و اگر در مبرز یا غسل خانه بیندازد مکروه است گویند مورث مرضی باشد **مسئله** در
مطالب المؤمنین می آرد ستردن و تراشیدن موی و گرفتن ناخنها در حالت جنابت کراهت است بدلیل قول علیه السلام
مَنْ حَلَقَ شَعْرَهٗ وَهُوَ جُنُبٌ جَاءَ ذٰلِکَ الشَّعْرُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَهٗ مُحَمْحَمَةٌ کَحَمْحَمَةِ الْبَغْلِ وَیَقُوْلُ یَا رَبِّ سَلْ
هٰذَا لِمَ فَارَقَنِیْ وَاَنَا جُنُبٌ هرکه سترد موی خود را بحالت جنابت حاضر شود آن موی او در روز قیامت و از آن
مثل آواز کردن استر وقت خواستن علف گوید ای پروردگار من بپرس این را چرا جدا کرد مرا حالیکه جنب بودم و در تجنیس
می آرد مکروه است استعمال نوره در جنابت بحدیث مَنْ تَنَوَّرَ قَبْلَ اَنْ یَّغْتَسِلَ جَاءَتْهُ کُلُّ شَعْرَةٍ فَتَقُوْلُ یَا رَبِّ سَلْهُ
لِمَ ضَیَّعَنِیْ وَلَمْ یَغْسِلْنِیْ یعنی هرکه استعمال نوره کند قبل غسل بیاید او را هر موی گوید ای رب بپرس او را چرا ضائع کرد
مرا و غسل نداد مرا و در منظومه وهبانیه می آرد **نظم** وَلِلْجُنُبِ التَّنَوُّرُ یُکْرَهُ عِنْدَنَا وَبِالنَّفْسِ تَطْلِیَةٌ بِالْغَیْرِ
تَحْظُرُ و در مفید المستفید آورده و همچنین است حال ناخنها **مسئله** پریشان داشتن موی سر و ریش و نینداختن
روغن و نکردن شانه مکروه است امام مالک در موطا از عطا بن یسار می آرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بودند که شخصی
پریشان موی از سر و ریش در آمد پس آنحضرت بدست خود اشارتی برای اصلاح مویش فرمود تا او اصلاحش
کرده باز آمد فرمود اَلَیْسَ هٰذَا خَیْرًا مِّنْ اَنْ یَّاْتِیَ اَحَدُکُمْ وَهُوَ ثَائِرُ الرَّاْسِ کَاَنَّهٗ شَیْطَانٌ
آیا نیست اصلاح موی بهتر از آنکه می آید یکی از شما حالیکه پریشان موی سر باشد گویا که او شیطان است بل
روغن انداختن در موی سر و ریش و شانه کردن برای رفع پریشانی و دفع خشکی آنها وقت حاجت سنت است
در شمائل ترمذی مروی است کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یُکْثِرُ دُهْنَ رَاْسِهٖ وَتَسْرِیْحَ
لِحْیَتِهٖ وَیُکْثِرُ الْقِنَاعَ کَاَنَّ ثَوْبَهٗ ثَوْبُ زَیَّاتٍ بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بسیار روغن میمالید سر خود را و بسیار
میکرد استعمال شانه در ریش خود و بسیار مستعمل میکرد جامه قناع را بر سر که گویا جامه او مانند جامه روغن فروش معلوم

مراد از قناع خرقه ایست که میگذاشت آنرا بر سر برای حفظ عمامه از چرک و در مشکوة المصابیح از عبد الله بن مغفل
منقول است نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ التَّرَجُّلِ اِلَّا غِبًّا منع فرمود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از شانه کردن مگر گاه‌گاه چنانکه یک روز کنند و روز دیگر ترک نمایند ابن حجر گوید غب در اصل معنی آن ورد شدن
شتران بر آب بعد یکروز است بعده مستعمل شد در کردن کاری بوقتی و ترک آن بوقتی دیگر و وجه استعمال شانه گاه‌گاه
آنست که ادامت آن دلالت بر کمال اهتمام به زینت میکند و مزید ترفه دارد که شان زنان باشد و منافی شهامت مردانست
و طیبی گوید مراد نهی مواظبت و اهتمام و مبالغه در تزئین است و سیوطی در حاشیه ابو داود از عراقی می آرد که نهی مذکور
بر وجه نهی تنزیهی است نه تحریمی و مراد از آن نفی ترفه و تنعم است و ملا علی قاری گوید مقصود نهی از افراط تنعم از
ادهان و ترجل است چنانکه طریقه اعاجم است نفی نظافت که آن از دین است و محدث دهلوی می آرد نهی از
شانه کردن هر روز شامل است سر و ریش را لیس آنچه بعضی مردم بعد از سر و وضو شانه کنند آنرا اصلی صحیح
سنت نیست و لیکن در بعض آثار آمده که شانه کردن بعد از وضو نفی میکند فقر را کذا فی کتاب الوزیر فی
اصلاح الدارین و اگرچه استعمال ترجل غالب در راس آید و در لحیه تسریح و بحدیث نهی از ترجل الا غبا هند لال
بران ضعیف بود و لیکن در حدیث ابی داود نهی از امتشاط کل یوم صریح آمده و امتشاط شامل راس و لحیه هر دو
را باشد بلا شبهه و اما اکثار تسریح و لحیه که در حدیث ترمذی گذشته تقاضا میکند که هر روز کنند چه اکثار
صادق است بر کردن شانه نزد حاجت اشتباه در احیا منقول است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر روز دو بار لحیه را شانه
میکرد اشتباه محدثین گفته اند که این حدیث را اسنادی یافته نشد جز غزالی در احیا کسی دیگر ذکر نکرده و در احیا
احادیث دیگر ذکر کرده است که آنرا اصلی ثابت نیست کذا نقل عن الشیخ ولی الدین العراقی کذا فی المرقاة و در
اشعة اللمعات می آرد ظاهر آنست که نهی از هر روز شانه کردن مخصوص بمردان باشد نه زنان را چه ایشان را تجمل
و زینت مکروه نباشد مسئله تشبه مردان بزنان در صورت ستردن موی ریش و بروت حرام است و همچنین است
تشبه بر نگین کردن دست و پا بحنا و در آواز و تکلم بخصایص زنان و رفتار و لباس در صحیح بخاری از عبد الله
بن عباس مرویست قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ اللّٰهُ الْمُتَشَبِّهِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ
الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ لعنت کند خدا مشابهت پیدا کنندگان از مردان بزنان و مشابهت

پیدا کنند کان زنان از مردان **مسئله** ستردن موی لب و بروت و غیر آن وقت مصیبت موت کسی روا ست

قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنَا بَرِیءٌ مِمَّنْ حَلَقَ وَسَلَقَ وَخَرَقَ من بیزارم از کسیکه حلق کند یا نوحه بکا

باواز بلند کند یا جامهای خود را پاره پاره سازد وقت مصیبت کذا فی شرح المصابیح للتوربشتی **مسئله** اگر

آب بذقن و حاجبین و بروت رسانید یا سر را مسح کرد باز اینهمه را حلق نمود یا وضو کرده ناخنها تراشید

اعاده آب رسانیدن بر مواضع مذکوره لازم نمی آید کذا فی قاضیخان اما اگر ناخنها بحدی دراز باشد که

سر انگشتان را بپوشد آب بزیر آنها رسانیدن لازم ست کذا فی المجمع **مسئله** حلاق را فرع بر سر کسی گذاشتن

و حلق ریش کسی کردن اگرچه باجازت محلوق باشد ممنوع ست زیرا که اعانت بر معصیت ست کذا فی شرح

الطریقة المحمدیة **مسئله** تطیب و ادهان یعنی روغن در موهای سر و ریش استعمال کردن از آوندهای سیمی

و زرین مکروه ست مردان و زنان را و اصل در ینباب ممنوعیت اکل و شرب ست در ظروف زر و سیم بحدیث

لَا تَشْرَبُوا فِیْ اٰنِیَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَلَا تَاْکُلُوْا فِیْ صِحَافِهَا فَاِنَّهَا لَهُمْ فِی الدُّنْیَا وَلَکُمْ فِی الْاٰخِرَةِ

منوشید در آوندهای زر و سیم و مخورید در طباقهای آنها زیرا که آنها برای شان یعنی کفار در دنیا و برای شما در آخرت

ست اما فقها تطیب و ادهان و امثال آن را بر خور و نوش قیاس فرموده اند قاضیخان می آرد و کذلک التجمر

وَالْاِدِّهَانُ فِیْ اٰنِیَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَکَذَا الْمَجَامِرُ وَالْمَکَاحِلُ وَالْمَدَاهِنُ یعنی مکروه ست بوی سوختن

و روغن مالیدن در ظروف زر و سیم و همچنین مکروه ست از آن مجمرها و سرمه دانها و روغن دانها

و معنی کراهتش آنست که استعمالش ابتدا در چیزی باشد که برای آن موضوع شده ست مثلا روغن در

ظرفی ریزند و دست در آن انداخته یا از آن روغن بر سر ریخته مالند و اگر روغن را از آن بر کف دست ریزند

و باز آنرا از کف دست استعمال نمایند مکروه نباشد کذا فی الدر المختار و غیره در شرعة الاسلام آرد که آنسرور عالم

صلی الله علیه وسلم روغن را اولا بر کف دست چپ میریخت پس اولا بهر دو ابرو میرسانید باز بهر دو بروت

باز بریش باز بر سر و یکروز در میان شانه میفرمود و بهمراه کتاب از آنحضرت منقول ست مَنْ اَمَرَّ عَلٰی

حَاجِبَیْهِ الْمُشْطَ عُوْفِیَ مِنَ الْوَبَاءِ هر که شانه بر هر دو ابروی خود رساند در عافیت باشد از وبا

و هنگام شانه کردن سبحان الله والحمدلله ... خوانده باشد **مسئله** ترک جستن موی مبارک سرور عالم صلی الله
علیه وسلم بعضی گویند ... سرا مبارک ... ست ازسر یا بستند یا ریش

علیه

کما این بیان حدیث مشکوة من امر ما حاجبیه المشط عوفی من الوباء ... موضوع ست ...

علیه وسلم جائز است در اسد الغابه می آرد خالد بن الولید موی مبارک آنسرور را در کلاه خود تعبیه کرده برای برکت
در معارک جنگ بر سر مید اشت و ظفر و منصور میگردید و عینی در شرح بخاری می آرد و این قولست آنچه در سیرت مذکور
ست که خالد از ابو طلحه وقت تقسیم کردن موی مبارک درخواست موی ناصیه خود نمود و عطا کرد موی ناصیه از آنکه موی
ناصیه برای ظفر یابی مناسبت دارد عسقلانی در اصابه میگوید روز یرموک چون کلاه خالد بن الولید مفقود شد او آن
بکمال مبالغه تلاش کرده یافت و فرمود که آنحضرت در عمره حلق سر فرمود و مردم مویهای مبارک را گرفتند و من
ناصیه را گرفتم پس [illegible] فلم [illegible] لا [illegible] الا یفتح لی النصر پس حاضر شدم هیچ جنگی را حالیکه
این کلاه همراهم بود و ظاهر میشد برای من فتح و در صحیح بخاری مذکور است که نزد ام المومنین ام سلمه موی مبارک آن
حضرت در مجلجل نقره بود [illegible] آب در آن حرکت داده
بر و پیش مریض میپاشیدند و صحیح مسلم [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا
بالحالق و ناول الحالق شقه الایمن فحلقه ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه ثم
ناوله الشق الایسر فقال احلق فحلقه فاعطاه ابا طلحة فقال اقسمه بین الناس تحقیق [illegible]
نبی صلی الله علیه وسلم سر تراشید و داد سر تراشیدن [illegible] چون کرد آنجا [illegible] آنحضرت
[illegible] پس تراشیده پس
[illegible]
رسید و در مواهب [illegible] حلقه زده
بین منحو [illegible] شده که [illegible]
[illegible] صلی الله علیه
وسلم احب الی من الدنیا وما فیها [illegible] بودن موی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] شارح صحیح [illegible] و بحدیث اشارت
که موی جدا شده [illegible] چنانچه بعضی
گفته اند در باب [illegible] در تحقیق لفظ و معنی خضاب چیزی که

در احادیث اختضاب را بنا نکور شدن مثل حنا و زعفران و ورس و کتم و وسمه آمده است که خضاب بالکسر مصدر
بمعنی رنگ کردن از باب ضرب رنگی را نیز گویند که از آن اختضاب حاصل شود کذا فی جمع الوسائل اما حنا بالکسر
و تشدید نون که در فارسی بتخفیف نون شایع شده است نباتیست معروف که آنرا بهندی مهندی نامند و زعفران
بفتح اول و ثالث و سکون عین نیز مشهور است و بهندیش کیسر باشد اما کتم در لفظ و ماهیت آن خلاف است اما لفظش
پس مشهور بفتحتین و تخفیف تای مثناة فوقانیه است و جزری در نهایه از ابو عبید بتشدید تا نیز آورده و صاحب بحر الجواهر
بفتحتین و بالضم آورده اما معنی هر دو حد اکانه گفته کما سیاتی و ماهیتش بقول مشهور برگ نیل باشد که آنرا وسمه
گویند و نزد بعضی غیر آنست و داود انطاکی در تذکره اولی الالباب میگوید المشهور انه النیل و قیل نبت له ورق
دقیق و زهر اصفر و حمل اسود. جزری در نهایه می آرد نبت یخلط مع الوسمة و یصبغ به الشعر
و قیل هو الوسمة و ابن یوسف هروی در بحر می آرد الکتم بالتحریک قال مولانا نفیس قد اختلف فی
ماهیة الکتم هو الوسمة و قیل انه شیء یزرع مع الحنا یشبه ورقه ورق الحنا و یطلع
اعلی منه حتی یقع استظلال الحنا به فلهذا یزرع معه و بالضم [illegible] منه شیء
یقال له بالفارسیة نیل و خضر بن علی در شفاء الاسقام می آرد هو [illegible] و قیل هو [illegible] الجبال
یجفف ورقه و یدق و یخلط بالحنا و یخضب به الشعر فیقوی لونه و یقویه و قیل ان الکتم
لا یسمو صعدا و ینبت فی اصعب ما یکون من الصخور و هو اخضر و ورقه کورق الآس اصغر
و الجناه صعب و قیل الکتم معروف بالاندلس ینبت فی السهول و ورقه قریب من ورق
الزیتون یعلو فوق القامة و له ثمر فی قدر الفلفل فی داخله نوی و اذا انضج اسود
انتهی ملخصا و ازین اقوال اختلاف ماهیتش پیداست و صاحب مخزن الادویه میگوید تحقیق آنست که کتم
برگ نیل است اما راقم الحروف گوید از تصریحات ائمه فنون چنان میآید که کتم غیر برگ نیل است زیرا که عبارات معتبرات
ثقات جوهری در صحاح می آرد الکتم نبت یخلط مع الوسمة للخضاب و علامه زمخشری در فائق میگوید
هو نبت یخلط مع الوسمة للخضاب الاسود و در بزازیه از امام ابوحنیفه منقولست انه قال الخضاب حسن
لکن بالحنا و الکتم و الوسمة و ازین هر سه کلام خارج است که وسمه یعنی برگ نیل [illegible]

جامع صغیر ... وورقه كورق الزيتون وله ثمر قدر الفلفل وليس هو ورق النيل كما وهم ...

مغرب ... من شجر الجبال ورقه كورق الآس وهو شبيه بالحناء حكيم گیلانی در شرح قانون ...

نوع من أشجار الجبال يصبغ بورقه وغلط من ظن أنه الوسمة وهو أقوى من النيل في الصبغ

وهو يكون بمواضع منيعة منها وله ورق كورق الآس والزيتون وله ثمر في قدر الفلفل في

داخله نوى وإذا نضجت الثمرة اسودت وإذا جففت ورقه ودق كان خضابا كالحناء و

أصل هذه الشجرة إذا طبخ جيدا كان مدادا حسنا فإذا أضيف إليه صمغ كان بالغا و در تحفه المؤمنين

مسطورست كتم غير برگ نيل است چه گياه نيل شبيه بگياه كتان و ساق نيل مجوف است و برگ وسمه شبيه برگ مورد و

ساقش غير مجوف و ثمرش قدر فلفل و بعد از رسيدن سياه ميشود و شاخهاى وانبوه تر از شاخهاى نيل و برگش

عريض تر از آن و درازتر ميباشد و بعضى كه برگ نيل را وسمه دانسته خلاف است راقم الحروف گويد بعيد نيست كه

يكى از اقسام نيل در بعض ديار مشهور بكتم باشد و نوع ديگرش مشهور به نيل پس كسانيكه كتم را غير نيل گفته اند مراد

شان آنكه كتم كه نوعيست از نيل عين نوع ديگرش كه با صفاتش خلاف دارد نيست و آنانكه عينش گويند

مرادشان نوعى از نست و باين جمع اين جمله خلاف از ميان برخيزد و جانب نزاع لفظى راجع ميگردد و پس قول

هر يك صحيح است و مؤيد نست آنچه ملا نفيس مينگارد والنيل يطلق على ثلثة أشياء أحدها النبات

الذي ورقه الوسمة وهو الذي يستعمل في خضاب الشعر وثانيها النبات الذي يقال له

العظلم وهو نبات له ورق شبيه بورق لسان الحمل إلا أنه ألزج وأشد سوادا منه

وله ساق أطول من ذراع وهو الذي يستعمله الصباغون ببلاد الأندلس وثالثها

العصارة المتخذة التي يستعمل الصباغون أيضا في أكثر البلاد وهم آنچه خضر بن على [illegible]

النيل حشيش منه بستاني ومنه بري وعصارته هي النيل وهو الذي يستعمله الصباغون

اما وسمه در لفظ وا [illegible] خلافست صاحب قاموس بفتحتين [illegible] بفتح اول وكسر سين هر دو آورده و در شرح المغطى شرح الموطا [illegible]

بسكون سين نيز منقول [illegible] ملا على قارى در مصباح نقل ميكند كه كسره سين لغت اهل حجاز است [illegible]

سكون [illegible] زهرى سكون [illegible] انكار ميكند [illegible]

لفظش آمّا معینش کتم نیست یا نیل یا سوای هر دو محمود شیبانی در مهذب گوید الوسمة برك النیل و مطرزی گوید

الخطر و قیل العظلم و ابن درید در جمهره عظلم را بترجمه کتم آورده و صاحب قاموس در ترجمه خطر و عظلم هر دو میگوید

نبات یختضب به او هو الوسمة و در ترجمه وسمه النیل او نبات یختضب بورقه و در ترجمه نیل

العظلم او نبات آخر ذو ساق صلب و شعب دقاق و ورق صغار مرصفة من الجانبین

و تحقیق آنست که وسمه برگ نیل است داود انطاکی در تذکره می آرد النیل هو الوسمة و الخطر و العظلم

و در مخزن میگوید همین وسمه است و صرح به السدید فی شرح القانون ایضاً اما ورس بفتح ثمر درختیست که بعد رسیدن

منشق شده چیزی شبیه موی زرد مائل بسرخی مانند زعفران از ان ظاهر میگردد و سائیدن آن مثل سائیدن زعفران که ازمین

از زرد و ثیاب را ابراز رنگ میکنند کذا فی المخزن تبعا للانطاکی و السدید و صاحب مغرب گوید نیست زردیا کمیا خوشبو درین

و شیخ در قانون می آرد ورس احمر قانیست مشابه زعفران که از یمن آرند و بعضی برانند که خرا تشیده درخت است

السدید فی شرح القانون فصل اول در احکام خضاب و اقسام آن مسئله خضاب زرد و سرخ مر مردان را جائز و

مستحب است بدلیلی که امام احمد از ابی امامه بسند حسن آورده که رفتند سرور عالم صلی الله علیه وسلم جانب جمعی

که ریشهای ایشان سپید بود برایشان فرمود یا معشر الانصار حمروا و صفروا و خالفوا اهل الکتاب

ای گروه انصار سرخ کنید یا زرد کنید ریشهای خود را و مخالفت کنید اهل کتاب را که ایشان خضاب نمیکردند فی

جمیع المسائل و امام نووی گوید در خضاب قول راجح آنست که خضاب زرد و سرخ مر دو زن را مستحب است

حرام و امام محمد در موطا می آرد لا نری بالخضاب بالوسمة و الحناء و الصفرة باسا و ان ترکه ابیض فلا

باس و کل ذلک حسن یعنی خضاب وسمه و حنا و خضاب خوشبوی زرد باکی نداریم و اگر موی سپید گذارد هم مضائقه

ندارد و هر یک بهتر است و قاضی خان گوید الخضاب بالحناء و الوسمة حسن ... ... زنان و

می آورد الخضاب حسن لکن بالحناء و الکتم و الوسمة ... ... الرأس و اللحیة

فی حال غیر الحرب لا باس به فی الاصح یعنی خضاب ... ... بهتر است

... مستحب بدلیل ... مضائقه ندارد و هو الاصح مسئله خضاب سیاه که ... بود ... یا غیر احرام حرام است بدلیل

حدیث صحیح مسلم از جابر که بیاوردند ابی قحافه روز فتح که بود سر و ریش او مثل ثغامه سپید پس فرمود غیروا هذا ...

خضاب ... عظلم ... خضاب ... یبان ... وسمه ... مستحب ... مستحب ... ضعف ... خضاب سیاه ... مستحب

واجتنبوا السواد تغییر دهید این سپیدی پیری را و پرهیز نمائید از رنگ سیاه نیز در سنن ابو داود و نسائی مروی است آنحضرت

فرموده یکون فی آخر الزمان قوم یخضبون بهذا السواد کحواصل الحمام لا یجدون رائحة الجنة

پیدا خواهد شد قومی در زمان پسین که خضاب باین سیاهی خالص معروف خواهد کرد مانند رنگ چینه‌دان کبوتران

نخواهند یافت بوی جنت را یعنی آنجا نخواهند رفت و این مبالغه است در زجر یا مراد آنست که با وجود یافته

شدن بوی جنت از پانصد ساله راه ایشان آن رائحه را پیش از دخول جنت در قبر و عرصات نخواهند یافت تا

تعب و مشقت آنجا بسبب آن بر ایشان آسان میگردید محدث دهلوی در شرح مشکوة می‌آرد مراد از حواصل الحمام

سینه است که بعض کبوتران را سیاه خالص میباشد در طبرانی از ابی الدرداء مرفوعا آمده من خضب بالسواد

سود الله وجهه یوم القیمة کذا فی جمع الوسائل لعلی القاری هر که خضاب سیاه نماید سیاه خواهد کرد خدا

رویش را روز قیامت امام احمد از انس رض روایت میکند غیروا الشیب ولا تقربوا السواد متغیر کنید پیری را

و نزدیک مروید سیاهی را و امام غزالی در احیاء آورده که آنحضرت در حق خضاب سیاه فرموده هو خضاب اهل النار

این خضاب سیاه خضاب دوزخیانست در روایتی دیگر آمده الخضاب بالسواد خضاب الکفار و سابقا منقول

شده اول کسیکه خضاب سیاه کرده فرعون بود بالجمله نصوص مسطوره و امثالش که در کتب حدیث مسطور است دلالت صریحه

بر حرمت خضاب سیاه دارند بقرینه وعیدهای شدیده لهذا ابن حجر خضاب سیاه را در زواجر از کبائر شمرده و محدث دهلوی

در شرح مشکوة می‌آرد خضاب بحنا باتفاق جائز است و مختار در سواد حرمت است و در علت امتناع خضاب سیاه نوشته که

تشابه برنگ اصلی موی از ان پدید میشود کذا فی المرقاة یعنی آن فریب است و لهذا نهی از وصل اشعار وارد شده و آنرا زور

فرموده و لهذا کاذب فی اللحیة شخصی را گویند که خضاب سیاه کرده باشد بخلاف زردی و سرخی که از ان تشابه بلون اصلی

موی لازم نمی‌آید کذا فی شرح الوجیز فی فقه الحنابلة حکایت پیری در عهد امیر المؤمنین عمر رض خضاب سیاه کرده

با زن نوجوان نکاح ساخت چون حالش پیش آن نوجوان دگرگون نمود مرافعه اش پیش امیر المؤمنین برد تا حکم

برد نکاحش نموده بحد تعزیر رسانید و فرمود غررت القوم بالشباب کذا قال الطحاوی راقم الحروف گوید

شاید علت رد نکاحش آن باشد که نکاح مذکور مشروط بشرط جوانی بوده و بطلان شرط نزد شان موجب بطلان نکاح

بوده باشد مسئله غازیان را خضاب سیاه برای هیبت کفار جائز است در محیط البرهانی در فصل بیست و یکم از کتاب الکراهیة

می‌آرد اَمَّا الخِضَابُ بِالسَّوَادِ فَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ مِنَ الغُزَاةِ لِيَكُوْنَ اَهْيَبَ فِيْ عَيْنِ العَدُوِّ فَهُوَ

مَحْمُوْدٌ اتَّفَقَ المَشَائِخُ عَلَيْهِ وَمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ لِيُزَيِّنَ نَفْسَهُ لِلنِّسَاءِ اَوْ لِيُحَبِّبَ نَفْسَهُ اِلَيْهِنَّ

فَذٰلِكَ مَكْرُوْهٌ وَعَلَيْهِ عَامَّةُ المَشَائِخِ وَنَحْوُهُ وَرَدَ الاَثَرُ عَنْ عُمَرَ رضی یعنی خضاب بسواد هر که

از غازیان برای هیبت در چشم اعدای دین کند محمود است و متفقند مشائخ بر آن و هر که برای زینت نفس خویش

زنان و تحصیل دوستداری شان بآن خضاب کند مکروه بود و همین است مذهب اکثر مشائخ و در مطالب المومنین است قد زاد آورده و بعضی تجویز

کرده اند بی کراهت کذا فی المحیط و از امام ابو یوسف در روایتی لا باس به است چه ایشان فرموده اند همچنانکه را تزئین

زن نیکو مینماید ایشان از تزئین ما و هکذا فی العالمکیریة ناقلا عن الذخیرة و مختار آنست که مکروه است زیرا که پیری نور است و هیبت

و تغییر نور را بظلمت مکروه است کذا فی شرح المشکوة للدهلوی **اشتباه** در سنن ابن ماجه آمده اِنَّ اَحْسَنَ مَا

اخْتَضَبْتُمْ بِهِ لَهٰذَا السَّوَادُ اَرْغَبُ لِنِسَائِكُمْ فِيْكُمْ وَاَهْيَبُ لَكُمْ فِيْ صُدُوْرِ عَدُوِّكُمْ یعنی بتحقیق

بهتر چیزی که خضاب میکنید بآن هر آینه این سواد است که مرغوب است زنان شما را در شما و هیبت ناک تر است برای شما در

سینهای دشمن شما و این حدیث صراحةً دلالت بر حسن خضاب سواد دارد **انتباه** از جمله راویان این حدیث دفاع

دغفل سدوسی از ضعفاست و محمد بن فراس را نیز که از راویان اوست ابو حاتم ضعیف گفته است پس در جنب احادیث صحیحه

دیگر صحاح که دلالت بر نهی دارند قابل احتجاج نباشد **اشتباه** در احادیث صحاح وارد شده است اِنَّ اَبَا بَكْرٍ

يَصْبَغُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ و ظاهر است که از اجتماع حنا و کتم رنگ سیاه پیدا میشود و صرح به الجزری فی النهایة ایضا حیث

قَالَ اِنَّ الْحِنَّاءَ اِذَا اخْتَضَبَ بِهِ مَعَ الْكَتَمِ جَاءَ اَسْوَدَ و همچنین خضاب سیاه را حضرات حسنین و عثمان و عمر و غیرهم رضی الله

عنهم مستعمل فرموده اند پس معلوم شد که احادیث نهی معمول بها نیست **انتباه** خضاب حضرت صدیق رضی الله عنه سیاه محض

منهی عنه نبود بل احمر مائل بسیاهی بود در صحیح بخاری از انس بن مالک مرویست قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الْمَدِيْنَةَ وَكَانَ اَسَنَّ اَصْحَابِهِ اَبُوْ بَكْرٍ فَغَلَفَهَا بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ حَتّٰى قَنَا لَوْنُهَا یعنی تشریف آورد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم بمدینه پس بود مسن تر از اصحاب او ابوبکر پس پوشید ریش خود را بحنا و کتم تا رنگش سرخ شدید شد و

ابن حجر در فتح الباری و صاحب مواهب اللدنیه و قسطلانی در معنی قنا لونها گوید آی اشتدت حمرتها و حمرة

و مغرب در تتمه حدیث مذکور نقل میکند وَلِحْيَتُهُ كَاَنَّهَا ضِرَامُ عَرْفَجٍ یعنی ریش حضرت صدیق را خضاب کرده

و مجروح و منقطع باشد که در آن سیت ۱۴۰ اسنه مدظله

مانند شاخهای درخت عرفج بوده یعنی در رنگ که مائل بسرخی باشد و خضاب سیاه حضرات دیگر نیز بر بعض آن محمول
کرده شود محدث دهلوی در اشعة اللمعات می آرد صحیح رسیده است که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
خضاب میکرد بحنا و کتم که نام گیاهیست ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه بسرخ مائل است سیاهی نیست آنچه از بعض صحابه نقل
کرده همبرین محمول است و ازین تحقیق منقش خاطر گردید که حصول سواد خالص از اجتماع کتم و حنا مسلم نیست و
کیف لا که هر یکی از هر دو سواد خالص نمی آرد اما حنا پس ظاهر است و اما کتم پس بتصریح ثقات مثل صاحب مغرب
و غیر آن لان الکتم فیه حمرة پس استعمال هر دو با هم لا محاله موجب رنگی باشد میان هر دو و از اینجاست که عسقلانی
گوید الکتم الصرف یوجب سوادا مائلا الی الحمرة والحناء یوجب الحمرة فاستعمالهما یوجب ما بین
السواد والحمرة کذا نقله القاری بل تجربه نیز بر همین شهادت دارد چنانکه جزری گوید قد جربت الحناء
والکتم جمیعا فلم یسود بل تغیر صفرة الحناء وحمرته الی الخضرة ونحوها فقط من غیر ان
یبلغ الی السواد کذا رأیناه وشاهدناه کذا فی جمع الوسائل و علی قاری بعد نقل این روایت میگوید
خلط بینهما مختلف میباشد اگر کتم غالب یا برابر حنا باشد سیاهی آرد و الا سرخی راقم الحروف گوید چون از تصریح صاحب مغرب
و عسقلانی رنگ کتم صرف سرخی آمیز معلوم شد پس از خلط حنا هر قدر که باشد لا محاله رنگ صرفش باقی نخواهد ماند بل مائل بسرخی
خواهد گردید و بر تقدیر تسلیم چون رنگ لحیه حضرت صدیق سرخی آمیز متحقق شده لا محاله بر این قدر خلط محمول کرده شود که
از آن سواد صرف حاصل نگردد و ملا علی قاری در شرح مشکوة می آرد که خضاب با حسنین و عثمان رضی الله عنهم بنا بر جهاد بوده
همینست انتهی از کلام اکابر عظام مستفاد شد اما چون کتم بنا بر تحقیق محققین که غیر برگ نیل است درین دیار نایافته میشود تجربه
او بس افزاوده جمعا میتواند شد آری خضابیکه درین دیار اشتهار دارد برگ نیل و حناست و رنگ برگ نیل تنها موجب سواد
صرف نباشد بل مائل بخضرت و جمعش با حنا دو صورت دارد یکی آنکه اول موی سیاه را بحنا رنگین سازند و بعده برگ نیل باین
طریق رنگ سیاه خالص حاصل میشود دوم آنکه قدر یک ربع حنا و سه ربع برگ نیل را باریک سائیده با آب خلط
کرده در آفتاب گذارند و بعد ساعتی استعمال نمایند باین طریق اگرچه سواد حاصل میشود لیکن در بادی نظر رنگ عاجی
نمایان باشد نه مشابه سواد اصلی و هر قدر که زمان خضاب دش موی سیاه کمتر خواهد شد رنگش مائل بسرخی خواهد بود و
کسانیکه حصول سواد خالص از اجتماع این هر دو مسلم داشته اند در رفع اشتباه مذکور تکلف کنند و گویند حدیث تخضب

بالحناء والکتم محمول بر تخییر و واو بمعنی او فاصله است که بسیار مستعمل شود جزری در نهایه می آرد لعل الحدیث بالحناء او الکتم علی التخییر و در شرح شرعة الاسلام مسطور می آرد هر واحد را از حناء و کتم علیحده استعمال کنند زیراکه اگر هر دو را خلط خواهند کرد یا او را اخضاب بحنا بعده خضاب بکتم خواهند ساخت رنگش سیاه خواهد شد انتهی این توجیه قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ بالحناء والکتم دلالت بر اجتماع دارد و در روایات مختلفه و طرق متعدده همه جا واو مذکورست کلمه او کما صرح به الجزری فی النهایه مخدوش ست بحدیث صحیح مسلم اختضب ابو بکر بالحناء والکتم و عمر بالحناء بحتا چه ظاهر این حدیث دلالت صریحه بر معنی دارد که حضرت صدیق میان حناء و کتم جمع کرده پس احتمال انفراد بنظر این روایت گنجایش ندارد قاله ابن الحجر المکی علی ما صرح الحنفی فی شرح الشمائل مسئله زنان را خضاب دست و پا و ناخنها جائزست بشرطیکه در ان تماثیل و تصاویر نباشد و مردان و اطفال ذکور را مکروه و در شرعة الاسلام می آرد والحناء سنة للنساء و یکره لغیرهن و در بزازیه میگارد لها ان تختضب یدیها و رجلیها للتزین خضابا بلا تماثیل و در ظهیریه میگوید ولا ینبغی للصغیر ان یختضب یده او رجله و علت کراهت آن تزیین ست که زنان را مباح باشد و مردان را تشبه بزنان ممنوع کذا فی کنز العباد و ظاهرست که کراهت اصباغ اطفال ذکور راجع باولیای ایشانست صاحب نفیحه میگارد که قول مردان با راضی خود هم کردار اطفال رنگین ساخته مفید نیست زیراکه حقتعالی میفرماید الرجال قوامون علی النساء و نهی عن المنکر فرض ست و در تفسیر معالم التنزیل در ذیل قوله تعالی و تاتون فی نادیکم المنکر مسطورست عن مکحول قال من اخلاق قوم لوط تطریف الاصابع بالحناء و در سنن ابو داود مرویست که زنی از پس پرده اشارتی بدست خود نمود که دران خط کسی که بجانب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرقوم بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن خط را از دستش نگرفت و فرمود نمیدانم که این دست دست یا زن یعنی دست ست فرمود اگر تو زن بودی یعنی طریقه شان امری مسلوک میشد ناخنهای خود را متغیر مینمودی یعنی برنگ حنا و این حدیث دلالت بر معنی دارد که رنگین کردن ناخنها بحنا مخصوص بزنان ست پس مردان را تشبه بشان مکروه بود اری برای دوا اجازت محدث دهلوی در شرح مشکوة می آرد رنگ کردن دست و پا بحنا مردان را بجهت عذر لا باس ست و بی عذر مکروه ست مسئله سرخ کردن روی و خضاب کردن موی زن بی شوهر را و شوهر دار را بی اذن شوهر حرام ست و بغیر او را حرام نه کذا فی اشعة اللمعات مسئله خضاب کردن دم اسپان مرغان و غیر ایشان را مکروه ست کذا فی الفتاوی

فی الفتاوی الابراہیم الشاہیہ ناقلا عن العوائد و در ترغیب الصلوٰۃ از متفق آورده که رنگ کردن ریش ان
رو نیست مردان و زنان را اشتباه احادیث مشتمل بر امر تغییر شیب و مخالفت اہل کتاب دلالت بر استحباب خضاب
دارند و از انہاست حدیث اِنَّ الْیَهُوْدَ وَالنَّصَارٰی لَا یَصْبُغُوْنَ فَخَالِفُوْهُمْ رَوَاهُ الشَّیْخَانِ
عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ و امثال آن چنانکه در ما سبق گذشت و از ینجاست که بسیاری از اصحاب کبار مثل امام حسن
و امام حسین و عثمان بن عفان رضی الله عنہم خضاب میفرمودند و احادیث فضیلت سپیدی شیب دلالت
بر خلاف آن دارند مثل حدیث ترمذی و ابن ماجه از کعب بن مره مَنْ شَابَ شَیْبَةً فِی الْاِسْلَامِ کَانَتْ
لَهٗ نُوْرًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ هر که پیر شده باشد در اسلام پیری و سپیدی مویش نور خواهد شد برای او در قیامت
و مثل حدیث طبرانی از ابن مسعود اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ کَانَ یَکْرَهُ تَغْیِیْرَ الشَّیْبِ بتحقیق پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت تغییر پیری را و لهذا بسیاری از اصحاب خضاب نفرموده اند مثل امیر المومنین علی
و سلمه بن اکوع و ابی بن کعب و غیر ایشان پس در حسب تطبیق در روایات مسطوره حیثیت اشتباه نزد بعضی
حکم خضاب برای کسانیست که شیب آنها شیع و کامل باشد و برای کسانیکه شیب آنها ما دون باشد بخلاف
آن حکم فرموده اند و ملا علی قاری در شرح شمائل می آرد ظاهر حدیث دلالت بر اولویت خضاب علی الاطلاق
دارد بقرینه اختیار مخالفت اہل کتاب مگر آنکه گویند اگر عادت اہل بلده بترک خضاب باشد در حق او ترکش
اولیست انتهی و در مرقاة مشکوة بعضی علما گفته اند که نهی مشابهت اہل کتاب برای دو مو این ست تا مشابهت
اہل نفاق لازم نیاید اگر همه موها یکبار رنگ سپید باشد حاجت تغییر نیست احتمال دارد که تغییر شیب مخصوص باشد
بکسانیکه در کفر پیر شده باشند تا بعد اسلام به تغییر شیب قوی معلوم شود دلالت میکند بر نفی قضیه ابی قحافه که ریش
نهایت سپید داشت و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بعد اسلام آوردنش برای خضاب حکم فرمود و محتمل که حکم خضاب مخصوص
باہل جهاد برای اظهار قوت و هیبت در نظر اعدا راقم الحروف گوید این احتمال مستبعد نماید چه خضاب مطلقا جائز
ست اگر چه در غیر حالت جهاد باشد آری خضاب سیاه مخصوص بجهاد ست کما سبق اشتباه چون آنحضرت
شیب انور فرموده و حقتعالی در جواب حضرت خلیل الله از لعل تقاربا دارد ... در این چه فرمودن حضرت الشیخ
مَا شَانَهُ اللّٰهُ بِالشَّیْبِ که در روایات متعدده آمده حیثیت اشتباه چون اشیا مبالغه آن حضرت

[illegible marginal notes]

در خضاب و تغییر شیب شنیده‌اند و شاید حدیث حسن شیب در ان زمان بسامعه شان نرسیده لهذا معیوب پنداشتند

یا آنکه حدیث تغییر شیب را ناسخ حدیث حسن پیری خیال کرده باشند کذا فی المدارج ناقلا عن المواهب مسئله

خضاب زرد بهتر است از خضاب حنا و کتم و آن بهتر است از خضاب حنا تنها از سنن ابو داود از ابن عباس رض

مرویست مَرَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ قَدْ خَضَبَ بِالْحِنَّاءِ فَقَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا ثُمَّ

مَرَّ آخَرُ قَدْ خَضَبَ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ جَمِيعًا فَقَالَ هٰذَا أَحْسَنُ مِنْ هٰذَا ثُمَّ مَرَّ آخَرُ قَدْ خَضَبَ

بِالصُّفْرَةِ فَقَالَ هٰذَا أَحْسَنُ مِنْ هٰذَا كُلِّهِ گذشت بر پیغمبر خدا مردی که تحقیق خضاب کرده بود بحنا پس

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ چه عجب نیکوست این پس گذشت مردی دیگر که خضاب کرده بود بحنا و کتم هر دو پس فرمود

این بهتر از اول است یعنی از خضاب بحنا تنها پس گذشت دیگری که تحقیق خضاب کرده بود بزردی پس فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ این بهتر است از همه اینها **فصل دوم** در بیان خضاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمهور محدثین بر آنند که

آنحضرت خود استعمال خضاب نفرموده اند بدلیل حدیث صحیحین و غیرهما بطرق متعدده از انس رض أَنَّ النَّبِيَّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَخْضِبْ وَلَمْ يَبْلُغْ شَيْبُهُ إِلَى الْخِضَابِ و بدلیل حدیث مسلم از انس لَمْ يَخْتَضِبْ

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّمَا كَانَ الْبَيَاضُ فِي عَنْفَقَتِهِ وَفِي الصُّدْغَيْنِ وَفِي

الرَّأْسِ نَبْذٌ ای خضاب نکرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و جز این نیست که سپیدی بچه ریش و صدغین

و سر اندکی بود و نیز وارد شده که موهای سپید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ آنقدر کم بودند که بهنگام مدهین نامعلوم میشد و گفته اند

تا بسن نرسیده بودند و بعضی تا بحد هفده یا هیژده شمرده و مختار بعضی از محدثین و فقها آنست که آنحضرت صلی الله

علیه وسلم خضاب فرموده است بدلیل حدیث صحیحین و ابو داود و نسائی از عبد الله بن عمر يُصَفِّرُ لِحْيَتَهُ بِالْوَرْسِ

وَالزَّعْفَرَانِ خضاب زرد میفرمود آنحضرت ریش مبارک خود را بگیاه ورس یعنی بوزعفران و بدلیل حدیث

صحیحین از ابن عمر رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم که خضاب بزردی میفرمود و بدلیل حدیث ترمذی از ابو رمثه رَأَيْتُ الشَّيْبَ أَحْمَرَ و حاکم این حدیث

را با بن ماجه آورده وَشَيْبُهُ أَحْمَرُ مَخْضُوبٌ بِالْحِنَّاءِ و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابو رمثه روایت

کرده كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ يَخْضِبُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ کذا فی جمع الوسائل و از عثمان بن عبد الله بن موهب

در بخاری آمده دَخَلْتُ عَلٰى اُمِّ سَلَمَةَ فَاَخْرَجَتْ شَعَرًا مِنْ شَعَرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَخْضُوْبًا و ابن ماجه و احمد لفظ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ نیز بعد روایت مذکوره نقل کرده اند و نیز در شمائل ترمذی از انس
مرویست رَاَيْتُ شَعَرَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْضُوْبًا دیدم موی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ را خضاب کرده شده
ظاهر احادیث مسطوره با همدگر تعارض دارند یعنی ثبوت خضاب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ در دفع این تعارض گویند که معنی
شیبه احمر آنست که موی مبارک فی نفسه از پیری مسخ شده بودند چنانکه قبل از سپیدی موها سرخی میگیرند بعده
سپید میشوند و آنچه در بعضی از روایات بعد آن مخضوبا آمده بطور تشبیه است یعنی چنان مسخ شده بود در
که مخضوب مینمودند و مراد از تصفیر لحیه مبارک بورس و زعفران مالیدن آنهاست برای شستن و نظافت که
خوشبو را اکثر محبوب میداشت و از این استعمال لون و رنگین ساختن موها مقصود نبود چنانکه مثبتین خضاب
گمان برده اند و نیز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ حنا را بر سر مبارک خود برای دفع حرارت و صداع میکرد آنست آری چون موی
مبارک را فی الجمله از رنگش متغیر دید بخضاب تعبیر نمود و بحقیقت نبود دلالت میکند برهمین حدیث یَخْرُجُ مِنْ
بَیْتِهٖ یَنْفُضُ رَاْسَهٗ قَدِ اغْتَسَلَ وَبِرَاْسِهٖ رَدْعٌ مِنْ حِنَّاءٍ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ یعنی می برآمد از خانه خود جائیکه
می افشاند سر خود را که غسل کرده و بر سر مبارک لطخه های حنا باقی بود در مدارج از عبد الوهاب متقی منقول است که این
خضاب نبود زیرا که موهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ نمیگیرد بلکه مقصود تنقیه و تنظیف بود که بدان حنا (?) شست
و پاک میساخت با آب مگر آن چند موی شریف که سفید بود بدان رنگ میگرفته باشد و یافته شدن موهای
مخضوب نزد ام سلمه یا نزد انس رضی الله عنهما چنانکه مرویست دلالت برهمین ندارد که خود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ آنها را
مخضوب ساخته بود بل ام سلمه یا انس برای تبرک آنها را مطیب میداشتند از حیثیت مخضوب مینمودند بازی (?)
خوشبو آنها حقیقة رنگین ساخته باشند و موید این است آنچه دار قطنی از ابو هریره آورده که مَاتَ النَّبِیُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
خُضِبَ مَنْ کَانَ عِنْدَهٗ شَیْءٌ مِنْ شَعَرِهٖ لِیَکُوْنَ اَبْقٰى کذا فی جمع الوسائل علی قاری در وجه تطبیق میگوید چون
راوی بعد مدتی ملاحظه کرده و در حالت موهای سفید چند در میان موهای سیاه بسیار مختفی میگردید گمان کرد
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ۱۲ خضاب فرموده راقم الحروف گوید در حالت سوای خضاب سود گنجایش ندارد حال آنکه خضاب سود از آنحضرت
کسی نقل نساخته بل خود نهی از خضاب سود نیز فرموده اند کما سبق اما مثبتین خضاب در وجه تطبیق گویند که این اختلاف

سبب اختلاف اوقات و زمانست یعنی نافیین خضاب چون موی های آنحضرت را مخضوب ندیدند بیشتر اوقات

همچنان بود و نفی خضاب نقل کردند و قائلین خضاب چونکه موی مبارک را مخضوب دیدند چنانکه در بعضی اوقات واقع

شده همچنان آن روز در پیش هر یک خبر داد بانچه دید و هر یک صادق ست اما آنچه عسقلانی میفرماید معنی لم یبلغ الخضاب

آنست که کامل خضاب نبود ز مرد و همین منافی نفس خضاب نیست اقل الحروف گوید ازین توجیه هنوز تطبیق حدیث

لم یخضب حاصل نمیگردد و امام نووی می آرد مختار آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقتی از اوقات خضاب

فرموده است بدلیل حدیث مذکور از عبد الله بن عمر در صحیحین که متروک و ما قبل نمیتواند شد فائده در عدم شیب آن

حضرت با وجود آنکه سن شریف محتمل آن بود محدثین محققین وجهی گفته اند و آن اینست که زنان مکروه میدارند پیری

را غالباً و هر که مکروه پندارد چیزی را از آنحضرت کافر شود و محدث دهلوی در مدارج النبوة میگوید که مناسبت

که شباب از حیثیت قوت و قدرت و مهابت در چشم اعدای دین کمالیست که در تقویت دین و اعلای شوکت اسلام

دخلی تمام دارد خصوصاً در زمان نبوت که جهاد فی سبیل الله و غزا با کفار

آنکه ذکر آنحضرت را الشیب که در صورت ضعف و عجز مینماید موسوم نگردانید و ترغیب آنحضرت

که تشبه باهل شباب دادیم برای این غرض بود و حدوث سبب

فرمود شَيَّبَتْنِي هُودٌ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

که در صورت شباب خللی و فتوری راه نیابد و این بودن شیب قار و نور منافات ندارد و تمت الرساله

الجلاله المنقذ من الغوایة والضلالة علی ما انا النائل من تصنیف هذه الرسالة مصلیین علی من اصطفاه

تمام شد

آله واصحابه اولی النجدة والنباله

بعد حمد ایزد غفار و نعت احمد مختار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الکبار میگوید شیخ محمد علی متخلص بسجاد

متوطن قصبه کرا ضلع اله آباد که این رساله که از موشگافیهای عجیبه و مملو از نکات غریبه کار ا مدامات ذکور مسمی بهدایة النور تصنیف

مولانا و مولی الکرام مخدومنا و مخدوم الانام شاه کشور نعت کستر ملک معالک دین و ری سند کار روزگار

فخر کملای هر شهر و دیار محقق مسائل دین مبین موسس مبانی شرع متین علامه دین پناه مفتی مولوی محمد سعد الله دام ظله

فیض به قلم مشکین رقم زیب جان زان شرافت بجان نقاوه دودمان سیادت و نباهت اجله سادات رؤسای عظام ساکن

صحیح نامہ ہدایۃ النور فی ما یتعلق بالاظفار والشعور

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۷	سنۃ	سنۃ	۲۲	۱	مو	سوے	۳۷	۸	سیمی	سمین
〃	۱۹	سترمردان	سسرمروان	〃	۲۰	النبیؐ	النبیؐ	〃	۹	النبیؐ	النبیؐ
۵	۲	الاراوت	الارادات	〃	۲۱	الحذید	[illegible]حدید	۳۸	۳	نون	نون ودر
〃	۴	لکن	لکن	۲۴	۷	صراط المستقیم	الصراط المستقیم	〃	۱۳	فیعنی	فیقفنی
〃	۶	بوده	بوده است	〃	۸	الطرف	الطرف	〃	۱۷	اہتیش	ماہتیش
〃	۱۲	الطبرانی	الطبرانی	〃	۹	بصبر	بصیر	〃	〃	کنم	کنم
۶	۱۲	النبیؐ	النبیؐ	〃	۱۰	الکیسانیہ	الکیسانیہ	〃	۱۸	پخان	تحقیق حیان
〃	۲۰	للاطلاع	للاطلاع	〃	۱۲	طرفها	طرفها	〃	۲۱	معائرت	مغایرت
۷	۱۶	قفاً	قفاً	۲۴	۱	سواک	مسواک	۳۹	۱	ورق	ورق
۹	۱۰	بوجع	لوجع	〃	۱۷	صراط المستقیم	الصراط المستقیم	۴۰	۲۱	فحافہ	نحافہ
〃	۲۰	وغیرہ	وغیرہ	۲۵	۹	ابقاہ	ابقاأہ	۴۱	۱	تعسر	تغییر
۱۰	۶	اقتدا	اقتدا	۲۶	۱	الطبری	الطبری	۴۲	۱	القراۃ	القراۃ
〃	۱۹	مهدب	مهذب	〃	۶	چنانکہ	حنابلہ	〃	۲۱	عرفج	عرفج
۱۱	۱۶	ان تخلق	ان تخلق اسی	۲۷	۱	النظر	النظر	۴۳	۱۶	بولنش	لولنش
〃	۱۹	اخططنا	اخططنا	〃	۱۶	البنی	البنی	۴۴	۸	یکرہ	یکرہ
۱۲	۱۱	شی حرام	شی حراماً	〃	۱۸	میبابد	میباید	〃	۱۵	بوده است	بود داشت
۱۴	۱	تنقض	تنقض	۲۸	۱	تبلت	تبت	〃	۱۶	لفف	کفت
〃	۱۰	کذا المسلمون	کذا المسلمون	۲۹	۳	الشیطا	الشیطان	۴۵	۱۴	اولبت	اولست
〃	۱۴	الکتب	الکتاب	〃	۱۲	یجتنب	یجتنب	〃	۲۱	منعدہ	متعددہ
۱۵	۱۱	مو	موسے	۳۰	۲	منی	یمنی	۴۶	۱۵	ہبرزہ	ہرزہ
〃	۲۱	علیؑ	علیؑ	〃	۱۸	یثبت	یثبت	〃	۱۶	تحفنہ	لحیفنہ
۱۶	۶	الاراوت	الارادات	〃	۱۹	یغزی	یغزی	۴۷	۱۱	حنا	حنا
〃	۱۰	جمیعہ	جمیعہ	۳۱	۲۱	سائلها	سائلها	۴۸	۷	محتل	متحمل
۱۸	۱۰	صدرہ	صدرہ	۳۳	۱۱	یغری	یعزی	〃	۱۳	شیبنی	شیبتنی
〃	۱۹	یقنصر	یقصر	۳۴	۷	حمجہ	حمحمہ	**صحیح نامہ حاشیہ**			
۱۹	۲۱	نماید	نماند	〃	۱۳	یحظر	یحظر	۱۷	حاشیہ ۳	بجهانیدن و آئیدو ستی	بجهانیدن موسے
۲۰	۱۶	اللحیۃ	اللحیۃ	۳۵	۱۳	تسریح ولجیہ	تسریح لحیہ	۱۸	حاشیہ	معرف باللام	معرف باللام
〃	۱۸	حوزۃ	حوزۃ	۳۶	۸	اذہان	اذہان	۲۳	حاشیہ ۱	اقصر	اقصہ
۲۱	۱۰	محجی	محجی	〃	〃	سمی	سمین	۳۲	حاشیہ ۱	منتمصہ	متنمصہ
〃	۱۱	لحیتہ	لحیتہ	〃	۲	حاجبیہ	حاجبیہ	۳۸	حاشیہ ۳	آنرا	آن